

بسوی اتحاد چپ ها در آلمان

ارژنگ بامشاد
بقیه در صفحه 2

ارج گذاری به

علی اشرف درویشیان!

بقیه در صفحه 15

گفتگوی سایت گزارشگران با

ارژنگ بامشاد

بقیه در صفحه 16

گفتگوی سایت گزارشگران با

شهاب شکوهی

بقیه در صفحه 18

گفتگوی سایت گزارشگران با

ح. ریاحی

بقیه در صفحه 22

جنبش زنان،

جنبشی است سیاسی یا اجتماعی؟ (*)

بقیه در صفحه 26

لاله حسین پور

سراب عدالت و خواب کودتا

بقیه در صفحه 27

دکتر محمد ملکی

فرانسه یک بستر و دورویا

درفرانسه هنوز نبرد به پایان نرسیده است

تقی روزبه
بقیه در صفحه 4

جنگ منابع،

پروژهی آمریکا در خاورمیانه و موقعیت اسرائیل

دکتر یوسف پارسا بناب - واشنگتن
بقیه در صفحه 9

در صورت عدم تحقق مطالبات

پرستاران تحسن می‌کنند

بقیه در صفحه 12

آخرین گزارش از ادامه مبارزه با بدحجابی

گزارش روزنامه اعتماد
بقیه در صفحه 12

نامه جمعی از کودکان

افغان

به دولت ایران

بقیه در صفحه 13

مهاجران افغان، قربانی نگاه سرمایه داری

بیاتیه انجمن بدون مرز در ایران
بقیه در صفحه 12

نگرانی در مور سرنوشت

دانشجویان بازداشت شده دانشگاه امیرکبیر

بقیه در صفحه 16

کمپین فعالین جنبش کارگری ایران در خارج از کشور

فراخوان به تمامی آزادی خواهان و حامیان کارگران

بقیه در صفحه 17

بسوی اتحاد چپ ها در آلمان

در روز شنبه 19 ماه مه 2007 کنگره های "حزب چپ آلمان" و "آلترناتیو انتخاباتی کار و عدالت اجتماعی" نتایج نظرخواهی از اعضای خود پیرامون وحدت این دو جریان چپ را اعلام کردند. در این نظرخواهی حزبی که از 30 ماه مارس تا 18 ماه مه جریان داشت، 47741 نفر از 57829 عضو حزب چپ یعنی 82.9 درصد شرکت کردند و 96.9 درصد آنها به وحدت این دو جریان رأی مثبت دادند. از میان 10 هزار عضو "آلترناتیو انتخاباتی کار و عدالت اجتماعی" نزدیک 50 درصد در این نظرسنجی شرکت کردند و 83 درصد به اتحاد رأی مثبت دادند. به این ترتیب راه برای ایجاد حزب واحد چپ در آلمان هموار گشت. حزب جدید در کنگره ی مشترک که در 16 ژوئن برگزار خواهد شد، ایجاد می گردد.

هر چند "حزب چپ ها" در آلمان هنوز رسماً تشکیل نشده است، اما از هم اکنون این حزب ساختار سیاسی آلمان و نقش احزاب این کشور را به حرکت در آورده است. حزب جدید با نزدیک به 70 هزار عضو سومین حزب بزرگ آلمان به لحاظ تعداد اعضاء خواهد بود. کسب بیش از 8 درصد آراء در ایالت برمن و حضور در پارلمان ایالتی در استان های غربی آلمان برای اولین بار، باعث شده که دیگر احزاب حضور حزب جدید را بسیار جدی تلقی کنند. در سال آینده در بسیاری از ایالت های آلمان انتخابات ایالتی صورت می گیرد و این امکان که حزب جدید بتواند در پاره ای از این انتخابات از مرز 5 درصدی برای حضور در پارلمان های ایالتی عبور کند وجود دارد. در این صورت وزن و نقش چپ ها در سیاست آلمان گسترده تر خواهد شد. هم اکنون فراکسیون حزبی این دو جریان در پارلمان سراسری آلمان با بیش از 50 نماینده، چهارمین فراکسیون حزبی است.

اتحاد جدید وقتی که در کنگره ایجاد در 16 ژوئن، رسمیت یابد، به معنای آن است که چپ های شرق آلمان که در حزب سوسیالیسم دمکراتیک متشکل هستند و چپ های غرب آلمان یعنی جدا شده گان از حزب سوسیال دمکرات آلمان، چپ های اتحادیه های کارگری و روشنفکران چپ که تاکنون بصورت مستقل فعالیت می کردند، در یک حزب جدید متشکل می شوند و برای عدالت اجتماعی و علیه نئولیبرالیسم حاکم بر سیاست احزاب پارلمانی تاکنونی به مبارزه برخوانند خواست. رهبران حزب جدید اعلام کرده اند که برای جلوگیری از کاهش دستمزد ها و افزایش سالانه دستمزد بیش از افزایش تورم سالانه، برای تضمین قانونی حداقل دستمزد

ها؛ برای جلوگیری از کاهش حقوق بازنشستگی؛ برای دفاع از حقوق پناهجویان، برای مبارزه با بیکاری و بیکارسازی، برای افزایش نقش مردم در سیاستگزاری های سراسری، برای لغو قوانینی که در چند سال اخیر علیه بیکاران و وابستگان به سیستم تأمین اجتماعی تصویب شده، برای کاهش مالیات درآمدهای پائین و افزایش مالیات ثروت های بالا و بادآورده، و علیه تمامی مظاهر سیاست های نئولیبرالی مبارزه خواهند کرد. آن ها تأکید کرده اند که در سیاست خارجی از سیاستی صلح جویانه دفاع کرده و خواهان بازگشت سربازان آلمانی از افغانستان هستند و تاکنون مخالفت سرسختانه ی خود با سیاست های جنگ طلبانه آمریکا و دنباله روی دولت آلمان از این سیاست ها را به کرات اعلام کرده اند. اسکار لافونتن رهبر فراکسیون اتحاد چپ ها در پارلمان در توضیح سیاست های حزب جدید در پاسخ به سؤال خبرنگار مجله آلمانی (سی سه رو) که پرسید با تأکید بر عدالت اجتماعی و سیاست صلح جویانه، حزب جدید خود را دنباله رو افکار ویلی برانت و آگوست بیل می داند؟ گفت ما نه تنها به افکار این دو شخصیت توجه می کنیم بلکه افکار و نظرات رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت نیز مورد توجه ماست.

حضور چپ جدید در آلمان که در حال متشکل شدن هست، فشار سنگینی را بر حزب سوسیال دمکرات آلمان و حزب سبزها وارد آورده است. "حزب سوسیال دمکرات آلمان" که به همراه "حزب سبزها" بسیاری از قوانین نئولیبرالی را در 8 سال گذشته به تصویب رساند و هم اکنون نیز در ائتلافی با "حزب دمکرات مسیحی" در دولت سهیم است، با نگرانی شدید شکلگیری یک جریان چپ در کنار خود را دنبال می کند. برخی از نماینده گان جناح چپ این حزب خواهان آن شده اند که سیاست جدیدی در قبال حزب چپ اتخاذ شود و حداقل برای انتخابات پارلمانی 2013، چشم انداز ائتلاف پارلمانی در سطح سراسری در دستور قرار گیرد. حزب سوسیال دمکرات نه تنها نگران آنست که حزب چپ آرای رأی دهنده گان سنتی حزب را به خود اختصاص دهد بلکه نگران از دست دادن اعضای خود نیز هست. بسیاری از اعضا و اعضای موسس تشکل "آلترناتیو انتخاباتی کار و عدالت اجتماعی" از اعضای حزب سوسیال دمکرات بوده اند. و رهبر فراکسیون پارلمانی این جریان، اسکار لافونتن سال ها رهبر حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. همین نگرانی ها باعث شده است که این حزب در پاره ای از موارد، به سیاست های سنتی خود بازگردد. تحت همین فشار از چپ هست که رهبری حزب مسئله قانونی کردن حداقل دستمزد را در دستور کار دولت

گزارشی از زندان رجایی شهر

شماره ۲۰۰۷-۲۶۵

تاریخ: 1385/2/29

بنابر گزارش‌های رسیده از زندان رجایی‌شهر، زندانیان در این مکان در شرایط بسیار نامناسب بهداشتی بسر می‌برند. به گفته‌ی منابع خبری در حالی که وجود تخت در اتاقهای زندان جهت استفاده زندانیان، از موارد رایج به شماری آید، در برخی از بندهای این زندان تمامی تخت‌ها جمع-آوری شده و زندانیان کف خواب هستند.

ابعاد اتاق‌ها در برخی بندها 2.5×2 متر است و با وجود نبود فضای کافی تعداد زندانیان در هر اتاق به 4 تا 5 تن می‌رسد که در واقع سهم هر زندانی از فضای اتاق حدود 1 متر مربع است، دیوارهای سرد و مرطوب اتاقها و کف خواب بودن زندانیان باعث شیوع بسیاری از بیماریها در زندان شده است.

طبق آیین‌نامه سازمان زندان‌ها با توجه به فضای موجود در زندان رجایی‌شهر میبایستی 1122 نفر در این زندان نگهداری شوند، درحالی که آمارها از وجود حدود 5500 زندانی در این زندان حکایت دارد.

عدم رعایت اصل تفکیک جرایم دیگر معضل موجود در زندان رجایی شهر است که در بسیاری از مواقع، زندانیان با جرایم مختلف در یک سالن نگهداری میشوند. زندانیان سیاسی به دلیل اعتراض به نگهداری خود در بین زندانیان عادی بارها دست به اعتصاب غذا زده‌اند.

به دلیل کمبود مکان مناسب، زندانیان مبتلا به بیماریهای روانی، ایدز، هپاتیت و دیگر امراض عفونی در میان زندانیان عادی نگهداری شده و بسیاری از زندانیان در طی دوران محکومیت خود به دلیل همجواری با اینگونه بیماران، دچار بیماری‌های مختلف می‌شوند.

یکی از موارد نگران‌کننده، توزیع گسترده ماده مخدر "کراک" است، به گفته‌ی منابع خبری در حال حاضر شایع-ترین ماده مخدر در زندان رجایی شهر "کراک" بوده که بنابر نظریه پزشکی مصرف آن ده‌ها بار خطرناک‌تر از هروئین است.

تخمین زده می‌شود که در حال حاضر بیش از 60% زندانیان زندان رجایی‌شهر به این ماده مخدر اعتیاد دارند. در بسیاری از بندهای زندان، زندانیان به دلیل شرایط نامناسب بهداشتی و عدم رعایت استانداردها، به شپش آلوده هستند.

در زندان رجایی‌شهر تعدادی از زندانیان سیاسی و امنیتی از جمله امیر ساران، بهروز جاوید تهرانی، ناصر خیراللهی، خالد حردانی و... نیز نگهداری می‌شوند. اعتراضات این زندانیان به وضعیت نامساعد زندان و درخواست برای بهبود شرایط نیز نه تنها با پاسخی روشن از سوی مسئولین مواجه نشده، بلکه زندانیان معترض که بدفعات برای بدست آوردن مطالبات خود دست به اعتصاب غذا زده‌اند، با محرومیت‌هایی همچون ممنوعیت از ملاقات، محرومیت از حق تماس تلفنی و یا سلول انفرادی مواجه می‌شوند.

هم اکنون خالد حردانی و ناصر خیراللهی به دلیل اعتصاب غذای خود در ماه‌های گذشته از ملاقات با خانواده‌هایشان محروم شده‌اند.

پنج شنبه گذشته خانواده حردانی هنگام مراجعه به زندان با ممانعت مسئولین از ملاقات با وی مواجه شدند. خانواده ناصر خیراللهی نیز که از اصفهان برای ملاقات با وی به زندان مراجعه کرده بودند، اجازه ملاقات با او را بدست نیاوردند.

بهروز جاوید تهرانی پیش از این به دلیل آنچه درگیری با مامورین زندان نامیده شد، به مدت بیش از 15 روز در انفرادی بسر برد. محمد نیکبخت نیز با شرایطی مشابه در زندان اصفهان، هم اکنون در انفرادی بسر می‌برد. کمیته دانشجویی گزارشگران حقوق بشر

بسوی اتحاد چپ‌ها در آلمان

قرار داده و بر سر این مسئله با حزب دمکرات مسیحی در دولت ائتلافی درگیر شده است.

از سوی دیگر گرایش‌ها راست در آلمان با نگرانی شکل‌گیری یک چپ فعال و اپوزیسیون را دنبال می‌کنند. روزنامه‌های وابسته به جریان‌ها راست، مدام در تخطئه کردن و تخریب یافته‌های دروغین به افکار عمومی و خوانندگان خود می‌کوشند. هم‌زمان با موج تبلیغات مسموم؛ وکلای سازمان امنیت داخلی آلمان، شکایتی علیه حزب جدید به دادگاه ارائه داده‌اند که در آن جریان جدید را تشکلی برانداز و خارج از قانون اساسی می‌داند و آن را متهم می‌کنند که در برنامه‌ی خود خواهان نظم جدید سیاسی و اقتصادی است و این به معنای عدم پذیرش قانون اساسی است و از این رو باید تحت نظر باشد. هم‌اکنون نیز بسیاری از افراد و جریان‌ها وابسته به چپ جدید تحت مراقبت‌های سازمان امنیت داخلی آلمان قرار دارند.

اما علیرغم این فشارهای همه‌جانبه، گرایش به وحدت در میان جریان‌ها چپ‌رو به گسترش است و علاقمندی به جریان جدید در میان کارگران، بیکاران، فعالین اتحادیه‌های کارگری و جوانان فعال و سیاسی‌رو به افزایش می‌باشد. جریان جدید در میان اتحادیه‌های کارگری با سمپاتی زیادی روبروست. بویژه که بسیاری از محورهای برنامه‌ی ای اتحادیه‌های کارگری در برنامه‌های سیاسی و اجتماعی چپ جدید گنجانده شده است.

حرکت به سوی شکل دهی به یک جریان چپ که گرایش‌ها گوناگون از کمونیست‌ها، سوسیال‌دمکرات‌های چپ، فعالین اتحادیه‌ای و چپ‌های مستقل را در بر می‌گیرد، حرکتی امیدبخش در آلمان است که تأثیرات آن تنها به این کشور محدود نخواهد شد.

31 اردیبهشت 1385 - 21 ماه مه 2007

فرانسه یک بستر و دورویا!

تأثیرگذاری در سایر کشورهای اروپا و دیگر نقاط جهان، همواره دارای اهمیت بوده است. از همین رو نتیجه رقابت انتخاباتی اخیر فرانسه که بسود جناح راست و نماینده آن سارکوزی تمام شد، به مثابه چرخشی برآست و اگر دقیق تر بگوئیم به راست ترموردتوجه قرار گرفته است. در واقع راست میانه که سال ها قدرت را بدست داشت این بار با چهره ای راست تر وارد میدان رقابت شد و پیروز انتخاباتی گردید که در آن 85 درصد مردم فرانسه شرکت کرده بودند. بوش و بلر سرشار از پیروزی، از اولین کسانی بودند که باوتیریک گفتند و کاخ سفید اعلام داشت که درانتظار همکاری بیشتر و سازنده بین آمریکا فرانسه - یعنی یکی از مواد برنامه ای سارکوزی در دوره رقابت انتخاباتی- است. در هر حال همواره تحولات فرانسه در مقاطع حساس به مثابه برش مناسبی برای بازبینی روندها و تحولات جهانی وضعف ها و نقاط قوت جنبش ها و نیروهای چپ در سطح قاره معتتم شمرده می شود. و از همین رو بهره گیری از چنین فرصت هائی از سوی طرفداران سوسیالیسم، برای درک دقیق تر

وضعیت دارای اهمیت است. درنگاهی به این برش قبل از هر چیز سه مؤلفه بیش از عوامل دیگر خود را نشان می دهد:

1- تداوم تعرض نئولیبرالیسم و جناح راست سرمایه داری علیه کارگران و کلیه زحمتکشان علیرغم تشدید بحران های آن.

2- کارکرد نظام انتخاباتی معمول جوامع بورژوازی و میزان کارائی آن در کشاندن مردم در مقیاس گسترده به عرصه رأی همگانی و یادموکراسی پارلمانی. تحت کنترل بورژوازی.

3- پراکنندگی نیروهای چپ و نفوذ اندک آن ها در رأی دهندگان و بویژه در میان کارگران و زحمتکشان. بی شک بررسی و نقد جامع محورهای فوق از منظر مدافعان برابری اجتماعی و برپاکننده گان جهانی دیگر، امر دشواری است که تنها می تواند با مشارکت گسترده مدافعان آن بویژه در خود فرانسه صورت گیرد، تا نهایتا بتوان از آن درس ها و توشه های لازم را بر گرفت. نوشته حاضر تلاش دارد تا آن جا که در گنجایش یک مقاله و بضاعت نویسنده است، به گوشه هائی از آن به پردازد. در حالی که بررسی دقیق تر جمع بندی تحولات اخیر در فرانسه هم نیازمند اشراف بیشتر بر دقایق تحولات و هم مشارکت گسترده تر صاحب نظران است.

در طی سال های گذشته با فروپاشی اردوگاه شرق ویکه تاز شدن آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت حاکم بر جهان، بویژه با روی کار آمدن نومحافظه کاران و رویکرد یک جانبه گرانی و حمله به عراق، تلاش زیادی توسط امپریالیسم آمریکا برای کنترل بیشتر اروپا و تبعیت آن از سیاست های دولت آمریکا بعمل آمد. در این میان با توجه به رویکرد دولت های فرانسه و آلمان در مورد جنگ عراق که در اساس، مقابله با یکه تازی و یک جانبه گرانی دولت آمریکا و تقویت مواضع امپریالیسم اروپا بشمار می رفت، نومحافظه کاران

آمریکا، سخن از اروپای پیرو جوان به میان آوردند و کوشیدند که با تقویت کفه اروپای باصطلاح جوان اروپای پیرا که ائتلاف آلمان و فرانسه ثقل آن را تشکیل می داد منزوی سازند. گرچه زمین گیر شدن و شکست آمریکا در عراق که لرزه به اندام امپریالیسم آمریکا به مثابه قدرت هژمونیک و پرمدعای سرمایه داری افکند و دامنه امواجش سبب منزوی شدن بیش از پیش بلر متحد و فادار آمریکا در اروپا، و کله پاشدن دولت های پروآمریکائی اسپانیا و ایتالیا و ناکامی در پروژه مورد نظر کاخ سفید گردید، باین همه سیر رویدادها از مسیر دیگر، توانست تا حدی ضعف و فتوردولت آمریکا و افت شتابان سرکردگی آن را جبران کند. از میان این "سایر رویدادها"، صرف نظر از سر بلند کردن رقبای جدید و تازه نفسی چون چین و هند در عرصه های اقتصادی و روسیه از جهت سیاسی ...، می توان به دو عامل هم گراکننده اشاره کرد: نخست عامل مقطعی و برانگیزاننده سیاست های ارتجاعی جمهوری اسلامی در دست یابی به سلاح هسته ای (در کنار کره شمالی)، که نیاز اروپا به دولت آمریکا بعنوان نیروی نگاهبان نظم جهانی را خاطر نشان ساخت و دیگری عامل اساسی تر تحول ساختاری مربوط به جهانی سازی نئولیبرالیستی که ویروس و آگیران از مدت ها پیش دامن کشورهای اروپائی را گرفته بود. قبلا این رویداد در آلمان صورت گرفته بود که نتیجه آن بقدرت رسیدن راست دموکرات مسیحی- و در نتیجه تقویت همگرانی آلمان و آمریکا- بود. پیش از آن حزب سوسیال دموکرات آلمان که در رأس قوه مجریه قرار داشت تا آنجا که توانست راه پیشروی نئولیبرالیسم را هموار کرد و سپس در نیمه راه قدرت را به رقیب تازه نفس خود واگذار کرد و بدتر از آن در یک ائتلاف شوم تاریخی- شوم برای تاریخ سوسیال دموکراسی- بعنوان متحد جناح راست بورژوازی در تکمیل وظیفه تاریخی زودن بقایای دولت رفاه، کابینه مشترکی تشکیل داد تا بقیه راه را در همکاری با یکدیگر به پیمایند. و باین ترتیب میخ تازه ای بر تابوب سوسیال دموکراسی کوبیده شد. الگوی سوسیال دموکرات های آلمان، همان الگوی بلر بود که با مصادره شعارهای محافظه کاران و نئولیبرال ها ویزک کردن آن ها، توانسته بود یک دهه قبل در انتخابات انگلیس پیروز شود. تقبل وظیفه پیشبرد سیاست های جهانی سازی نئولیبرالیستی بوسیله سوسیال دموکرات ها در برخی کشورها، در شرایطی که عموما حاکمیت مستقیم جناح راست بورژوازی با مقاومت گسترده کارگران و زحمتکشان روبرومی شد، مضمون اصلی الگوی فوق بود. البته سمت گیری فرانسه در این جهت به گونه ای متفاوت و از طریق چرخش راست میانه به سمت راست افراطی و از نوع تعدیل شده آن صورت می گیرد. مضمون عمده و اصلی این تحول، به نوعی پوست اندازی بورژوازی فرانسه در جهت انطباق با روندهای ساختاری سرمایه داری در فاز جهانی سازی نئولیبرالیستی است. شتاب بخشیدن به نئولیبرالیزه کردن جامعه فرانسه و خداحافظی با بقایای دولت رفاه و افزایش قدرت رقابت

←

←

فرانسه یک بستر و دورویا!

فرانسه در بازار جهانی از اهداف عمده آنست. تغییر آری، اما یکدام سو؟

در فرانسه تغییر و دگرگونی بصورت یک امر ضروری و محسوس برای عموم مردم مطرح شده است. در نزد بورژوازی هدف عاجل همانگونه که اشاره شد، بهبود قدرت رقابتی سرمایه داران فرانسوی در بازار جهانی است که با حضور رقبای تازه و سبقت کردن شتابان نئولیبرالیزه شدن در شماری از کشورهای صنعتی، با خطر نزول نسبی مواجه شده است. اما برای بخش بزرگی از مردم فرانسه این تغییر حاوی معنای دیگری است: حدود دوسال پیش آن ها به قانون اساسی اروپا که رسمیت بخشیدن به اروپای نئولیبرال را بشارت می داد- رأی منفی دادند. سال گذشته تراکم بحران، موجب انفجار خشم و شورش گسترده جوانان محلات حاشیه نشین شهرهای بزرگ و از جمله فرانسویان خارجی تبار و شورش های گسترده آنان گردید. پس نیاز فرانسه به جراحی و تغییرات ساختاری از هر دوسو احساس می گردد و کشمکش ها و بحران های سالیان اخیر را باید منازعه بین این دو رویای متفاوت بشمار آورد.

از یکسو مبارزه عموماً دفاعی اکثریت بزرگی از کارگران و زحمتکشان و جوانان فرانسوی برای حفظ خاکیزهای چون 35 ساعت کار در هفته و بیمه های اجتماعی و یافتن شغل و تضمین آینده است که با دفاع از مطالبات آزادیخواهانه و سنت های دموکراتیک بجا مانده از انقلاب فرانسه تقویت می گردد. و از سوی دیگر تعرض بورژوازی فرانسه برای ارزان تر کردن نیروی کار و تقلیل سهم آن از ارزش افزوده که اساساً در قالب شعارهایی چون کاهش مالیات (سرمایه داران) و کاستن هزینه های اجتماعی دولت نظیر بیمه های اجتماعی و شناور کردن ثبات شغلی و افزایش ساعات کار بپایان می شود. سیاستی که در یک کلام به معنای تشدید استثمار و کاستن از ساعات فراغت و سرشکن کردن بازم بیشتر هزینه های عمومی بر دوش کارگران و کلیه مزدحقوق بگیران و کسبه و تولید کنندگان خرد است. که البته همه این ها بالگویی توسعه نئولیبرالیستی نوع آمریکائی-انگلیسی (ریگانی-تاچری) و با هدف افزایش سهم بورژوازی فرانسه در بازار جهانی پی گرفته می شود. این مضمون آن کشمکش است که سال هاست فرانسه را در اروپا به کانون اصلی جدال فی مابین دو الگوی توسعه - الگوی توسعه به شیوه آمریکائی و الگوی توسعه بسود ارتقاء سطح زندگی مردم زحمتکش و سهیم کردن آنان از دست آوردهای رشد شتابان تکنولوژی نوین در دهه های اخیر و با هدف گسترش ساعات فراغت کارگران، مبدل ساخته است. در واقع سبقت تحولات مشابه در پاره ای از کشورهای مهم و صنعتی دیگر اروپا و جهان، تحت عنوان اصلاحات اقتصادی با هدف انعطاف پذیر کردن نیروی کار، کاستن از هزینه های عمومی و با اصطلاح کوچک کردن دولت با حذف پاره ای از وظایف اجتماعی آن و نیز با انتقال پاره ای دیگر به بخش خصوصی و باین ترتیب کالائی شدن

بیش از پیش خدمات عمومی و نیازهای اجتماعی، کاستن از میزان مالیات بورژوازی، در کنار عواملی چون ظهور قدرت اقتصادی چین و هند... توان رقابت بورژوازی فرانسه و جایگاه آن را در سطح جهانی مورد تهدید قرار داده است. بورژوازی فرانسه با بهره گرفتن از چنین وضعیتی و بایکاری مهارت و تردستی که در پدیده ای بنام سارکوزی سراغ دارد، تلاش کرده و می کند که منافع اخص خود را به عنوان منافع عموم مردم فرانسه وانمود کند. باین ترتیب هنر قطب مخالف نیز می توانست در این امر خلاصه شود که تا چه حد قادر است نشان دهد، که این منافع اخص بورژوازی است که بنام فرانسه و مردم آن سخن می گوید و چرا هیچ ربطی به منافع عمومی نداشته و در برابر مردم فرانسه قرارداد. هنری که متأسفانه در سطح لازم وجود نداشت.

مسئله آن است که بورژوازی علیرغم بهره گیری از ناسیونالیسم، بویژه در دوره جهانی سازی "وطن" ندارد. وطن او آن جاست که به سرمایه سود بیشتری می دهد و سود بیشتر آنجاست که هم منابع و هم کارآرزان و بدون حمایت های اجتماعی وجود دارد. و اگر بورژوازی فرانسه بخواهد بخشی از سرمایه های کلان خود را در "وطن" سرمایه گذاری کند و اگر قرار باشد فرانسه بخش بیشتری از سرمایه های بورژوازی دیگر کشورها را بسوی خود جذب کند، این کار را باید با کاستن از سطح دستمزدهای کارگران فرانسوی و افزایش استثمار آن، و با شعار کار بیشتر و دستمزد کمتر، به پیش ببرد. آری اگر لعاب های رنگین شعارهای بورژوازی فرانسه را به تراشیم در پشت آن به اهداف روشنی میرسیم که مضمونش چیزی جز کاستن از مالیات صاحبان درآمدهای بالا، و افکندن بار هم بیشتر بار هزینه های عمومی بردوش کارگران و زحمتکشان و در نتیجه کاستن از دستمزد و سهم نیروی کار از ارزش افزوده نیست.

در اینجا یک سؤال آزادنده وجود دارد که پاسخ می طلبد: اگر مضمون اصلی اصلاحات وعده داده شده جناح راست بورژوازی فرانسه سرکیسه کردن مردم است، بورژوازی چگونه می تواند در فضای آزاد انتخاباتی و در کشوری که مهد دموکراسی بشمار می رود و با چنان سنت های درخشان انقلابی، نظیر مساعد بخش های مهمی از کارگران و زحمتکشانی را که قرار است سرکیسه شوند، بسوی خود جلب کند؟ بخصوص اگر در نظر بگیریم که انتخابات اخیر با حضور گسترده 85% فرانسویان و بایپووزی جریانی همراه گردید که سال ها در قدرت بوده و لاجرم خود مستقیماً مسؤل و مسبب بسیاری از نارسائی ها و عوامل نارضایتی کنونی مردم است. این پدیده انتحار و سپردن چاقوی سلاخی بدست جلا را بر آستی چگونه باید توضیح داد؟ بی شک این سؤال بفرنجی است که اگر نخواهیم پاسخ کلیشه ای و شعاری بدهیم، باید گفت که پاسخ آسان و حاضر و آماده ای برای آن وجود ندارد. نکات زیر هم نه بقصد پاسخ قطعی، بلکه پیش از آن راهی برای یافتن پاسخ است. قبل از هر پاسخ مشخص به سؤال فوق باید بعنوان مقدمه ای ضروری بر آن اشاره کنم که بی شک هیچ وقت سنگر انتخابات (ریاست جمهوری و پارلمان...)، زمین

فرانسه یک بستر و دورویا!

اصلی بازی برای چپ و نیروهای رادیکال نبوده و نیست. چرا که پیروان میدان از قبل تعیین شده است. چپ تنها می تواند در میدان اصلی خود-میدان مبارزات اجتماعی و طبقاتی که نبض آن عموماً بیرون از بساط رسمی میزند بدرخشد. حتاباید اضافه کنیم که چپ تنها با تکیه بر آن می تواند در میدان انتخابات پارلمانی و غیرپارلمانی تحت کنترل بورژوازی، بسود اهداف خود و زحمتکشان شرکت کند. باین وجود طرح حقیقت فوق نافی ضرورت بررسی مشخص دلایل پیروزی بورژوازی راست فرانسه نیست:

جناح راست توانست اولاً شعار ضرورت تغییر را مصادره و خود را تنهانیروی قادر به آن معرفی کند و ثانیاً با انتقاد به سیاست های راست حاکم-یعنی به بیان کارتاکنونی خود- خود را به عنوان اپوزیسیون آن جا بزند(و این البته اوج شبیادی و فریبکاری بورژوازی را نشان می دهد) و ثالثاً با دادن شعارهای انحرافی و با رنگ و لعاب اغفال کننده، نظیر گسترش توان رقابتی فرانسه و دامنه اشتغال از طریق جذب و گسترش سرمایه گذاری و یاصدور کالا و نیز شعارهای انحرافی هم چون افزایش امنیت و مقابله با خطر مهاجرین-که گویا فرصت های اشتغال را از چنگ کارگران فرانسوی می ربایند- به برنامه خود ظاهری فریبنده بدهد. با دادن چنین شعارهایی بود که سارکوزی توانست بخش مهمی از آراء راست افراطی را (هم در مرحله نخست و هم در مرحله دوم) بسوی خود جلب کند، تا جایی که لوپن مدعی شد حریف، شعارهای او را دزدیده است!.

عوامل فوق در کنار انحصار رسانه ای و عوامل پایه ای ترمربوط به بستر عمومی پیشروی نئولیبرالیسم در گستره جهانی و نیز ضعف وجود بدیل متقابل از جانب دیگر، توضیح دهنده علل کلی پیروزی جناح راست است. بنظر میرسد راز اصلی تعرض و پیروزی جناح راست بورژوازی فرانسه را باید در بهره گیری تر دستانه از شعار تقویت موقعیت فرانسه در بازار رقابت جهانی و بی آمدهای ادعائی مترتب بر آن دید. شعارهای که برواقیت هائی هم چون افول سهم فرانسه در رقابت های جهانی و گران تر شدن تولیدات آن در مقایسه با سایر کشورها و نیز تکیه بر عقل سلیم که شاهد نتایج وخیم چنین رقابتی بروضعیت خود است، استوار است. در واقع بورژوازی فرانسه دشواری ها و تهدیدهای برآمده از روند جهانی سازی بشیوه نئولیبرالیستی و رقابت کلان سرمایه داران پایکدیگر بر سطح زندگی مردم و مقابله بشیوه نئولیبرالیستی با آن را، یعنی نتیجه عملکرد خود را، وسیله ای برای اقتناع و تمکین افکار عمومی فرانسویان برای پیشروی شتابان تر در همان مسیر قرارداد است. بدیهی است در چنین شرایطی مقابله با استراتژی جهانی سرمایه داری، متقابلاً نیازمند یک استراتژی جهانی بدیل هست که بدلیل عدم بلوغ آن کفه توازن قوا بسود بورژوازی بهم می خورد. باین همه تأکید بر اهمیت یک استراتژی جهانی برای مقابله با نئولیبرالیسم به معنای کم اهمیت انگاشتن نبردها و سنگربندی های دفاعی در این یا آن کشور نیست. برعکس

قوانینی وجود دارد که در فرانسه بدلیل وجود شکاف عمیق اجتماعی و صف آرائی های برآمده از آن که نتایج رسمی انتخابات با نسبت 54-46 درصد نیز مؤید آن است، انتظاری رود. با اجرایی شدن نخستین گام های سیاست های ضدکارگری و ضد تضمین های اجتماعی، موج جدیدی از مقاومت کارگران و جوانان برپا شود. همانطور که اولین موج این مقاومت در پی اعلام پیروزی سارکوزی خود را نشان داد. گرچه بورژوازی طوق (وزنگوله) راقاپیده اما هنوز آن را بگردن گریه نیفکنده است. با اجرایی شدن سیاست های جناح راست بورژوازی، هیچ اطمینانی نیست که در صحنه واقعی جامعه، جای اکثریت و اقلیت شکننده رسمی و کنونی، جابجا نشود. گرچه بورژوازی راست همواره چماق اکثریت قانونی را بر رخ مردم و معترضین خواهد کشید (و شاید هم خواهد کوبید)، اما این ادعا تغییری در این واقعیت نمی دهد که نبض زندگی در بیرون از پارلمان و نهادهای رسمی و در خیابان ها و محلات می زند. در فرانسه زندگی رسمی و قانونی بازندگی واقعی و اجتماعی دو چار و دو شگگی شده و در برابر هم قرار گرفته اند. اگر مضمون اصلی سیاست های بورژوازی سرکسیسه کردن مردم است، که هست، و اگر مردم بیرون از دنیای پر رمز و راز و پریچ وخم ادعاهای رسمی، نه با چهره بزرگ کرده پشت تلویزیون ها و تالارهای سخنرانی، بلکه باندان های تیز و نیش های سمی نئولیبرالیسم مواجه می شوند، پس می توان نتیجه گرفت که فتح سنگر حقوقی هنوز به معنای فتح سنگرهای حقیقی در خیابان ها و کارخانه ها و محلات نیست. علیرغم ادعای بورژوازی که نتیجه انتخابات را ختم مبارزه اعلام کرده است، نه فقط نبرد هنوز به پایان نرسیده است، بلکه شاید بتوان ادعا کرد که نبرد واقعی تازه شروع شده است.

امایاتکیه بر کدام دلایل می توان گفت که نبرد هنوز به پایان نرسیده است؟

الف- می دانیم که بورژوازی راست بخش قابل توجهی از آراء بدست آمده را مدیون رأی کارگران و زحمتکشان است. این بخش از کارگران و زحمتکشان که در شرایط آزاد رأی به اردوی دشمن خود داده اند، بعید است که با علم به این که دارند به دشمن خود رأی می دهند به آن رأی داده باشند. پس می توان پذیرفت که آن ها به نوعی دچار پندار هم ذات گرائی شده و بر این باور بوده اند که باین اقدام خود دارند از منافع عمومی خود-یعنی همان ادعای بورژوازی - دفاع می کنند. بنابراین می توان انتظار داشت که بخش هائی از این جمعیت باشروع اقدامات دولت و مشاهده نتایج عملی وعده های داده شده، ارپندارگرانی خود بیرون آمده و با تارک اردوی نئولیبرال ها، به اردوی متقابل به پیوندند.

ب- نمی توان فراموش کرد که علیرغم پیروزی راست (و البته در عین شکننده بودن آن)، جامعه فرانسه بطور بالفعل دچار شکاف بزرگی است که اکثریت مهمی از کارگران و روشنفکران و دانشجویان و جوانان عاصی، یعنی بخش مهمی از جمعیت آن که از قضا بطور نسبی متشکل تر، آگاه تر و رزمنده تر و حامل سنت های انقلابی فرانسه هستند می توانند خواب خوش

فرانسه یک بستر و دورویا!

بورژوازی در اعلام پایان مبارزه را به کابوسی تلخ تبدیل کند. بی شک بورژوازی جهانی و نئولیبرالیسم بسادگی سنگرمهم بدست آمده در فرانسه را رهان خواهند کرد. اما جاده هم با اندازه ای که آن ها ادعا می کند هموار نیست. این که سارکوزی پس از پیروزی خود اعلام می کند که او رئیس جمهور همه مردم فرانسه است، نمی تواند شکاف فوق را پوشیده نگهدارد. گرچه وی نهایت تردستی خود را برای پوشاندن این شکاف و بریدن سر با پنبه بکار خواهد گرفت.

ج- عامل سوم در ارزیابی فوق را وضعیت خودویژه ای تشکیل می دهد که شکل گذار به فاز نئولیبرالیسم در فرانسه بخود گرفته است. در شماری از کشورهای سرمایه داری طبقه بورژوازی ناچار گردیده که زودن بقایای دولت رفاه را توسط سوسیال دموکرات ها به پیش برد. نمونه آلمان که در آن نسبت به فرانسه تشکل های کارگری سازمان یافته تر و البته بهمان نسبت بوروکراتیزه شده تری وجود دارد، بهره وجود یک حزب سوسیال دموکرات بر است چرخیده ای که نفوذ زیادی بر تشکل های کارگری دارد، تا حدودی طی کردن مسیر نئولیبرالیزه شدن این کشور - در مقایسه با فرانسه - آسان تر کرده است. از این روشا شاهد هستیم که در این گونه کشورها، زودن بقایای دست آوردهای دولت رفاه ورود به فاز جهانی سازی نئولیبرالیستی با مقاومت ها و تنش های کمتری همراه است. اما طی همین فرایند در فرانسه به نحو دیگری صورت می گیرد: یکی از ویژگی های کنونی تحولات فرانسه آنست که بورژوازی راست بر آن شده تا خود راسا این وظیفه تاریخی پوست اندازی را به پیش برد. باین اعتبار می توان مدعی شد که علیرغم شکست انتخاباتی کمپ مخالفین تحولات نئولیبرالیستی (مربک از مخالفین ولرم که انتقادشان معطوف به شیوه و آهنگ این سیاست است تا کلیت آن، و تا مخالفین رادیکال)، قرار گرفتن بورژوازی با چهره اصلی و روتوش نشده در برابر مردم را باید بعنوان عاملی مثبت در شفاف شدن صفوف مبارزه و رادیکالیزه شدن جنبش مقاومت علیه جهانی سازی نئولیبرالیستی در فرانسه بشمار آورد. همراه شدن پیشبرد سیاست های فلاکت آفرین با حضور مستقیم خود بورژوازی راست در صحنه سیاست، همانطور که نمونه محافظه کاران انگلستان نشان داد، هیچ وقت برای این بورژوازی خوش یمن نبوده است. این که سوسیال دموکراسی فرانسه (حزب سوسیالیست) نتوانست با چهره ای بقدر کافی رضایت بخش برای طبقه بورژوازی و قداریه پیشبرد وظایف مورد انتظار آن، وارد صحنه رقابت بشود را، باید به دلیل وجود مقاومت گسترده اکثریت بزرگی از کارگران و لایه های پائین و جنبش های اجتماعی از یکسو و خطر از هم پاشیدن پایگاه توده ای این حزب از سوی دیگر دانست، که خود امتیازی است برای جنبش مردمی فرانسه. از این رو آسیب پذیری که در آلمان بدلیل بوروکراتیزه شدن بیشتر تشکل های توده ای - طبقاتی و نفوذ سوسیال دموکراسی بر این بوروکراسی در برابر جنبش مقاومت علیه سیاست های جهانی سازی

نئولیبرالیستی وجود دارد، در فرانسه گذار به دوران پس از دست آوردهای دولت رفاه را با دشواری و مقاومت بیشتر مواجه ساخته است.

این ویژگی در فرانسه را می توان در نقش بیشتر جنبش های اجتماعی و خیابانی و بیرون از مجاری رسمی و تشکل های بوروکراتیزه شده دانست. نقشی که موجب می شود تا کمتر به باید و نبایدهای نظم رسمی و حقوقی گردن بنهد و این آمادگی را داشته باشد که بجای تمکین کردن به قاعده بازی بورژوازی، قاعده بازی را خود را وارد میدان عمل کند.

چالش های چپ فرانسه

وقتی از زدن نبض جنبش ها و اعتراضات در خیابان ها، کارخانه ها و حومه های شهر به موازات روند رسمی و جاری در کانال ها و سازوکارهای تحت کنترل بورژوازی سخن به میان می آید، نباید فراموش کنیم که این پدیده دوگانگی بصورتی دیگر در مورد رابطه نیروهای چپ و این جنبش ها نیز کمابیش صادق است: چپ های سنتی و شناسنامه دارو چپ هایی که بیشتر با ایندولوژی و نظرات رادیکال خود شناخته می شوند تا با پایگاه اجتماعی و پیوند عمیقشان با جنبش های نوین، وجود گسست و شکاف بین چپ و این جنبش ها را به نمایش می گذارند. واقعیت تلخی است که متأسفانه جریانات با نام و نشان چپ و یا جریانات رادیکال چپ در فرانسه نتوانسته اند خود را با تحولات طبقاتی و اجتماعی - از جمله تغییر و تحولات نیروی کار و گسترش حوزه های مبارزه به عرصه ها و به میان لایه های جدید اجتماعی در دهه اخیر هماهنگ کنند. همانطور که قبلا هم اشاره شد ضرورت نوسازی و تغییر برای همه جریانات مطرح شده است. گسست فوق را می توان بطور خلاصه در سه عرصه مشاهده کرد:

الف- در ندادن تحولات ساختاری نیروهای کار و طبقه کارگر. بر طبق این تحولات نقش روبه افزون بخش های نوینی از طبقه کارگر و مزد و حقوق بگیر در کنار کاسته شدن از اهمیت بخش های سنتی و قدیمی آن، گسترش کارگران موقت و غیر رسمی و... و تغییرات حاصل شده در اشکال سازمان یابی و عمل اجتماعی، جملگی باعث شده است که پایگاه اجتماعی چپ ها هم چون چرم ساغری خشکیده و خشکیده تر شود و آن هابیش از پیش از آن جا رانده و از این جا مانده گردند.

ب- در ندادن اهمیت لازم به جنبش های اجتماعی چون زنان و جوانان و محیط زیست و ضد جهانی سازی و مهاجرین و ایفاء نقش فعال تری برای صلح و علیه جنگ افروزی امپریالیستی و...

ج- عدم انطباق مشی و ساختار خود با الزامات مبارزه علیه جهانی سازی نئولیبرالیستی و بی توجهی به تدوین یک استراتژی اروپایی - جهانی در انطباق با آن و از جمله گسترش همبستگی منطقه ای و جهانی بعنوان یکی از ملزومات اصلی مبارزه علیه نئولیبرالیسم و جهانی سازی سرمایه دارانه. نباید فراموش کرد که در شرایط جهانی سازی شتابان نئولیبرالیستی، نمی توان با تکیه صرف بر یک استراتژی بومی و در سطح ملی به مقابله موثر با آن پرداخت.

فرانسه یک بستر و دورویا!

در هر حال اگر آن ها می توانستند برگسست های خود نسبت به جنبش هائی که نبض آن بیرون از پارلمان وهم چنین بیرون از تشکل های سنتی آنان می زند، فائق آیند و به بخش ارگانیک ورزمنده ای از آن ها تبدیل شوند، واگر می توانستند با ترمیم گسست های موجود و در نظر گرفتن وجه پلورالیستی جنبش های نوین، به اقدام و اتحاد عمل مشترک در برابر بورژوازی مبادرت ورزند، و اگر دارای یک استراتژی جهانی و هماهنگ شده با کارگران و مزدو حقوق بگیران این دهکده جهانی بودند، بی شک می توانستند نقشی به مراتب مؤثرتر از حال در فضای موجود فرانسه داشته باشند. همانطور که قبلا هم اشاره شد نباید فراموش کرد که چپ اگر در میدان اصلی مبارزه خود، یعنی صحنه مبارزه طبقاتی گسترده وهم اکنون موجود حضور نداشته باشد و اگر نتواند با پایگاه اجتماعی خود پیوندهای گسترده و ارگانیک داشته باشد، هرگز نخواهد توانست در صحنه های فرعی نظیر انتخابات پارلمانی هم، حضور مؤثر و کارساز داشته باشد. تنها در چنین شرایطی است که می توان از فرصت های انتخاباتی برای افشاء تاکتیک ها و برنامه های بورژوازی سود جست و اجازه نداد که بورژوازی پارلمان و انتخابات آزاد را به ابزاری برای سیادت و اثبات مشروعیت خود تبدیل کند. اجازه نداد که نه فقط جناح راست بورژوازی بلکه جناح چپ آن نیز به توهم پراکنی حول آن در میان کارگران بپردازد.

در یک جمع بندی فشرده می توان گفت که در کارزار انتخاباتی فرانسه، در برابر آلترناتیو جناح راست، نه فقط جناح باصطلاح چپ بورژوازی فاقد بدیل مشخص بود که البته با توجه به بحران سوسیال دموکراسی و ماهیت این جریان امر غیر طبیعی نیست، بلکه جناح چپ و مدافع سوسیالیسم نیز فاقد آن بود. البته بدیل بورژوائی نه فقط در حوزه نظر برنامه ای، بلکه هم چنین در حوزه عمل برنامه ای و از همین امروز. و نه فقط بطور کلی بلکه بطور مشخص در هر حوزه و عرصه ای از حوزه ها و عرصه های اجتماعی- طبقاتی. هم شکل گیری آلترناتیو نهائی وهم برآمد چپ معطوف به جنبش های اجتماعی و طبقاتی تنها می توانند ازدل بی شمار خرده آلترناتیوهای توده ای در این جا و آن جا و ازدل مبارزات و مطالبات آنان سربرکشند. در شرایطی که نظام بورژوازی در مرحله انحصاری جهانی همه عرصه های زندگی را تحت سیطره شبکه های خود گرفته وهمه مناسبات اجتماعی را به کالاتبديل کرده می کند، و لاجرم مبارزه علیه سلطه سرمایه را در اشکال بسیار متنوع در همه سطوح زندگی جاری ساخته است، بدون گسترش شبکه های مبارزاتی متقابل از کارخانه ها و محیط های پلاوا سطره استتماری به همه سطوح زندگی اجتماعی و برپا کردن بدیل در هر حوزه و عرصه ای، نمی توان بدیل نهائی را برپا داشت. بدیل های شبکه وار در عرصه تخریب محیط زیست، در برابر شیوع بردگی جنسی زنان و کودکان، علیه بردگی نوین در حوزه کار مزدوری

و کار کودکان، و در برابر همه انواع تشکل های بوروکراتیک و تحت کنترل بورژوازی، در کارخانه ها و محلات، در آموزش و پرورش، در شبکه های اطلاع رسانی مستقل و توده ای و ده ها و صدها عرصه دیگر، و در یک کلام در همه حوزه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و زیست محیطی و... در همه سطوح آن در هر حد ممکن بدیل هائی که یاخته ها و مصالح واقعی یک بدیل کلان را فراهم می آورند. امروزه بدون وجود چنین بدیل هائی، بدیل هائی که از شعار جهانی دیگر ممکن است سرچشمه می گیرد، استثمار شوندهگان، قادر نیستند نه فقط اردستاوردهای تاکنونی خود در برابر تعرض سرمایه داری دفاع کنند بلکه قادر نیستند به دست آوردهای جدید و با ثبات دست پیدا کنند. برافراشتن سنگر در برابر سنگر و خشت در برابر خشت، با هدف برافراشتن بدیل بدیل ها، در برابر بدیل بدیل های بورژوائی از سطح خرد تا کلان، از کارخانه و مدرسه و محله و در هر گوشه ای که مبارزه علیه سرمایه داری جاری است، تا سطح ملی و جهانی، ضرورت خویش را از این واقعیت سترگ زمان ما می گیرد که بدون برافراشتن بدیل های متقابل و کشاندن مبارزه به همه عرصه های اجتماعی دیگر نمی توان با مبارزه ازدرون سازوکارهای سیستم سرمایه داری، به دست آورد قابل توجهی دست یافت و آن را تثبیت شده انگاشت. خصلت گسترش انگلوار سرمایه داری، بسط نفوذ آن تادرونی ترین وجوه همه مناسبات انسانی، و اسیر کردن همه تولید کنندگان و مزدو حقوق بگیران، و استثمار جسم و جان زن و کودک و همه بشریت و در هر گوشه ای از این جهان، و در یک کلام درونی کردن سلطه خود در حوزه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و در همه سطوح اجتماعی، به موازات بحران همه جانبه آن، نیاز و در عین حال امکان بدیل سازی در هر سطحی برای خروج از چنبره سیطره آن و تحمیل مطالبات انسانی توسط نیروی گسترده مزدو حقوق بگیران و بیکاران را علیه نظام بورژوائی ضروری می سازد. داشتن چنین نگاهی به بدیل در عین حال ضرورت خویش را از این واقعیت تجربه شده می گیرد، که تمامی نهادها و تشکل ها و نهادها و شبکه های تحت کنترل بورژوازی و مبتنی بر سازوکارها و سلسله مراتب بورژوائی، قادر نیست که خویشتن را از تار و پود سیطره بورژوازی آزاد کند و حتا دیگر قادر نیست که مطالبات حداقل خود را به بورژوازی تحمیل نماید. در غیاب چنین بدیل هائی است که بورژوازی در اوج بحران های خود ساخته قادر است تعرضات و تهاجمات تازه ای را به نیروی کار و زحمت، برای بازپس گیری دست آوردهای قرن بیستم و تبدیل جهان به بربریت نوین به عمل آورد. امروزه چپ دیگر مثل گذشته قادر نیست به عنوان مثال هم چون زمان جنبش مقاومت در برابر فاشیسم، و یا با تکیه صرف بر تشکل های سنتی و دربرگیرنده بخش کوچکی از طبقه کارگر که در زمان خود نقش مهمی داشتند، عروج کند. این چپ در فضای جدید تنها می تواند در میان جنبش های اجتماعی و فعال شدن در عرصه های نوین و به مراتب گسترده تر مبارزات طبقاتی به بالند. چپ باید در هر حوزه

فرانسه یک بستر و دورویا!

ای از حوزه اجتماعی-اقتصادی-سیاسی نه فقط در نظر، بلکه هم چنین در عمل و در تعامل با جنبش ها و در هر حدی که ممکن است حضور بهم رسانیده و به ساختن و ارائه الترناتیو متقابل یاری رساند. برپا کردن الترناتیو در هر سطح و حوزه ای به معنای اعمال اقتدار متقابل توده ای و به منازعه طلبیدن بورژوازی در آن حوزه هاست. گسترش مبارزه به سطوح یاخته ای، به موازات ابعاد کلان و در ترکیب با آن هم ضرورت و هم ممکن پذیر بودن خود را نه فقط مدیون بسط بی سابقه مبارزه طبقاتی به همه حوزه های مناسبات و قلمرو بشرامروزی است، بلکه هم چنین مدیون دست آوردهای بشرامروزی و آگاهی انتشار یافته جهانی است. تحقق بخشیدن به اندیشه رهائی بخش خود گردانی و خود حکومتی نیروی کار و زحمت امروزه بیش از هر زمانی از حیات بشر و حیات بورژوازی، زمینه عینی و مناسب تری دارد. پس کندن سنگر در برابر سنگر نمی تواند فقط یک رویای زیبای آسمانی باشد.

همانطور که ما به جنبش جنبش ها، یعنی کلیتی بعنوان یک جنبش مکتور و پلورالیستی نیاز مندیم، هم چنین به الترناتیو الترناتیوها نیز نیاز مندیم. الترناتیو نهایی در برابر نظام سرمایه داری، در یک صبح فرخنده و آفتابی و از مغز چند تنورسین خوش فکری بیرون نخواهد تراوید. بلکه از دل برافراشتن سنگرها و خرده بدیل هائی که از همین امروز برپایمی شوند و در متن جنبش های طبقاتی و اجتماعی در هر حوزه ای می جوشند و می توانند بجوشند، سر بر خواهد آورد.

2007-05-16-27-02-86

خبر فوری

اطلاعیه شماره 2

شماره حساب اعلام شده مسدود است .

از واریز کردن کمکهای مالی خود به شماره حساب سیبیا بانک ملی شعبه نمکی سنندج 010110435009 خودداری کنید .

به اطلاع می رساند به دلیل مشکلات پیش آمده از واریز کردن کمکهای مالی خود به شماره حساب ذکر شده در اطلاعیه قبلی خودداری کنید چون به دست کارگران نخواهد رسید بنابراین از همه ی کارگران و فعالین کارگری خواسته می شود کمکهای خود را از طریق دوستانی که می شناسند به دست کارگران سنندج برسانند. کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری

86/2/22

* دیدگاه *

جنگ منابع، پروژه ای آمریکا در خاورمیانه موقعیت اسرائیل و



دکتر یوسف پارسا بناب
- واشنگتن

بخش دوم. موقعیت اسرائیل در پروژه ای آمریکا برای خاورمیانه

بدون تردید نقطه آغازین هر تحلیلی از درگیری آمریکا در خاورمیانه باید وجود منابع نفتی در آن منطقه باشد. شاید جمع بندی نوام چامسکی در چهل سال گذشته از بهترین آن ها در این مورد باشد: «از جنگ دوم جهانی به این سو، منابع انرژی خاورمیانه یک اصل در نظام جهانی (که آمریکا در راس آن قرار دارد)، محسوب می شود. این امریکای عنصر بنیادین در کالبد شکافی امور بین المللی است. سیاست آمریکا در مورد امور جاری در خاورمیانه بدون در نظر گرفتن این اصل نمی تواند مورد تفهیم واقع شود» [۱۰]. او در کتاب اخیر خود «هژمونی یا بقاء» دوباره گفت: «در ۱۹۴۵، وزارت امور خارجه آمریکا منابع انرژی عربستان سعودی را منبع عظیم قدرت استراتژیکی و یکی از جوایز عادی در تاریخ جهان، توصیف کرده و منطقه خلیج فارس را غنی ترین جایزه اقتصادی در حیطه ی سرمایه گذاری خارجی، محسوب داشت. [11]

سال ها بعد، آیزنهاور (رئیس جمهور آمریکا در سال های ۱۹۶۰ - ۱۹۵۲) آن منطقه را «مهمترین منطقه استراتژیکی جهان» اعلام کرد. گیلبرت اچکار نیز که یک دانشمند محقق است، در کتاب اخیر خود معتقد است که سیاست درهای باز نفت نقش تعیین کننده در استراتژی بزرگ و پروژه ای جهانی آمریکا بازی می کند: دولت جورج بوش نیز مثل دولت جورج بوش (پدر) که جنگ اول خلیج فارس را علیه عراق در ۱۹۹۱-۱۹۹۰ پیاده ساخت، به طور کامل به فراموشی های نفتی وابسته است. بدون تردید لابی نفت یک نقش کلیدی در فرمول بندی سیاست خارجی آمریکا در نیم قرن گذشته بازی کرده است [۱۲].

جنگ منابع، پروژه‌ی آمریکا در خاورمیانه و موقعیت اسرائیل

چند و چون برخوردهای آمریکا به رقبای و چالشگرانش در دوره‌ی پنجاه و شش ساله‌ی «جنگ سرد» (مثل اتحاد جماهیر شوروی، جنبش‌های آزادیبخش ملی و عروج دولت‌های رفاه سوسیال دموکراسی در اروپای آتلانتیک) و با دشمنان واقعی و یا خیالی در دوره‌ی بعد از «جنگ سرد» ۲۰۰۷ - ۱۹۹۱ (مثل بنیادگرایی اسلامی، «تروریسم»، کشورهای گردنکش و...) بدون توجه به این نکته اساسی که کنترل بلامنزاع بر منابع نفتی یک عامل تعیین کننده در سیاست جهانی آمریکا است، نمی‌توانند به روشنی قابل تبیین و مورد ارزیابی مناسب و معقول قرار گیرند. در ادبیات سیاسی، واژه‌ی «ثبات منطقه‌ای» برای هیئت حاکمه آمریکا به معنی این است که خاورمیانه باید برای سیطره‌ی آمریکا قابل دسترسی باشد. در دوره‌ی «جنگ سرد» دولت‌های خاورمیانه می‌بایستی این دسترسی را برای آمریکا مقدور

و میسر می‌ساختند. اگر بعضی از سران آن دولت‌ها خط قرمز را رعایت نکرده و «ثبات منطقه» را به «مخاطره» انداخته و یا احیاناً تمایلات استقلال‌طلبانه مردم خود را بیان می‌کردند، آمریکا بلافاصله به بهانه‌ی «استقرار» ثبات» و جلوگیری از نفوذ کمونیسم و شوروی از طریق کودتاهای خونین (در ایران ۱۹۵۳ و در عراق ۱۹۶۳)، اشتعال جنگ داخلی (در لبنان ۱۹۵۸) و تجاوز نظامی غیرمستقیم (جنگ سوئز در مصر ۱۹۵۶) آن دولت را سرنگون، ضعیف و یا مطیع می‌ساخت. امروز وقتی که دولت مردان آمریکا از کشورهای «معتدل» و یا دولت‌های «تندرو» در خاورمیانه اسم می‌برند منظورشان کشورهای «مطیع» و یا کشورهایی که «اطاعت» آمریکا را نمی‌پذیرند، می‌باشد. در نیمه دوم دهه‌ی ۱۹۵۰ و دهه‌ی ۱۹۶۰ (در بحبوحه‌ی اوجگیری «جنگ سرد» بین «بلوک غرب» و «بلوک شرق») تعداد کشورهای «تندرو» و «سرکش» در خاورمیانه افزایش یافت. هیئت حاکمه آمریکا از اسرائیل که تا آن زمان متحد «بلوک غرب» محسوب می‌شد، استقبال کرد که با گسترش سیاست «اسرائیل بزرگ» در خاورمیانه به عنوان تنها «متحد» آمریکا در جهت حفظ و گسترش منافع آمریکا در صحنه سیاسی و نظامی خاورمیانه وارد عمل گردد. از آن تاریخ به بعد موقعیت اسرائیل به تدریج در پروژه آمریکا در خاورمیانه نقش کلیدی پیدا کرد [13]. در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰، جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر از نظر دولتمردان «بلوک غرب» یک عنصر «تندرو» و «غیرمتعهد» اعلام شد. بلافاصله اسرائیل با تجاوز نظامی و برپائی جنگ سوئز در اکتبر ۱۹۵۶ تلاش کرد که دولت ناصر را نابود سازد. چون متحدین آمریکا (انگلستان و فرانسه) که به حمایت از اسرائیل به یک حمله نظامی سرتاسری در مصر دست زده بودند، نتوانستند ناصر را سرنگون سازند، طبیعتاً پدیده‌ی ناصر در بخش بزرگی از جهان سوم به سبیل

استقلال در سال‌های ۱۹۶۷ - ۱۹۵۶ تبدیل گشت. بعد از پایان جنگ سوئز و ملی شدن کانال سوئز، پدیده‌ی ناصریسم و پروژه‌ی استقلال و اتحاد کشورهای عربی تحت رهبری مصر که پیوسته قلب و مرکز تمدن جهان عرب محسوب می‌گشت، به یک مانع و ستون مقاومت بزرگ در مقابل سیاست آمریکا که هدفش آن زمان بعد از تضعیف متحدین خود (انگلستان و فرانسه) در خاورمیانه تسلط بر منابع نفتی آن منطقه بود، تبدیل گشت. چون در دهه‌ی ۱۹۶۰ آمریکا به تدریج در باتلاق جنگ ویتنام فرورفته و عملاً نمی‌توانست این مانع (یعنی ناصیونالیسم جهان عرب) را از جلوی پای خود بردارد در نتیجه این وظیفه را به اسرائیل که تا آن زمان به عنوان ژاندارم منطقه علت وجودی‌اش عمدتاً حفظ منافع غرب در خاورمیانه بود، محول ساخت. شایان توجه است که تا زمانی که اسرائیل در خدمت منافع انگلستان و فرانسه (جنگ سوئز در جهت ممانعت از ملی شدن کانال سوئز در ۱۹۵۶) عمل می‌کرد، آمریکا چندان رغبتی به حمایت همه جانبه از آن کشور نشان نمی‌داد. به طوری که دولت اسرائیل تحت فشار دولت آیزنهاور نه تنها به جنگ و تجاوز علیه مصر در سال ۱۹۵۶ پایان بخشید بلکه مجبور شد که مناطق اشغال شده‌ی نوارغزه و شبه جزیره‌ی سینا را که در جن سوئز تسخیر کرده بود، به مصر بازگرداند. ولی بعد از ریزش و افول قدرتی و موقعیت دولت‌های امپریالیستی انگلستان و فرانسه در خاورمیانه به ویژه بعد از شکست آن‌ها در جنگ سوئز و ظهور آمریکا به عنوان یک قدرت متفوق امپریالیستی در آن منطقه، هیئت حاکمه آمریکا دولت اسرائیلی را به عنوان «متحد» قابل اعتماد خود در خاورمیانه انتخاب کرده و به رهبران آن کشور علامت چراغ سبز را داد که با تجاوز نظامی به مصر و جنگ شش روزه‌ی ژوئن ۱۹۶۷ این دفعه به نفع آمریکا دولت ناصر را سرنگون و یا به کلی تضعیف سازد. این جنگ با این که قادر نشد دولت ناصر را به طور کلی نابود سازد ولی در عرض شش روز نیروهای اسرائیلی توانستند کلیه نواحی کرانه غربی منجمله شهر تاریخی اورشلیم را از کشور اردن، نوارغزه و شبه جزیره‌ی سینا را از کشور مصر و ارتفاعات و جولان را از سوریه به تصرف نظامی خود در آورده و با اخراج و کوچاندن نزدیک به یک میلیون فلسطینی از شهرها و روستاهای نواحی، اشغال شده دولت ناصر را به کلی تضعیف ساخته و به عمر پدیده‌ی ناصریسم که نزدیک به یک دهه (۱۹۶۷ - ۱۹۵۶) به عنوان یک ستون محکم مقاومت مانعی بزرگ در مقابل گسترش نفوذ آمریکا در آن بخش از جهان بود، پایان بخش [14]. از آن زمان به بعد رابطه آمریکا با اسرائیل دستخوش یک تحول کیفی گشت. بدین معنی که تا آن زمان، اسرائیل «متحد» و یا «محافظ» منافع دولت‌های غربی به ویژه انگلستان و فرانسه بود. ولی بعد از پیروزی نظامی اسرائیل در جنگ شش روزه‌ی ژوئن ۱۹۶۷، هیأت حاکمه آمریکا در کلیت خود اسرائیل را به عنوان «متحد استراتژیکی» خود پذیرفته و به حمایت از سیاست خارجی اسرائیل که در واقع به بخشی از سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه تبدیل شد، برخاست. بعد از

جنگ منابع، پروژه‌ی آمریکا در خاورمیانه و موقعیت اسرائیل

سال ۱۹۶۸، زمانی که ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد، موقعیت اسرائیل برای آمریکا به عنوان یک «متحد» در جهت «تأمین ثبات» (داشتن دسترسی بی‌قید و شرط به نفت خاورمیانه) محرز گشت. در متن «دکترین نیکسون»، اسرائیل مقام نیروی را که امنیت و ثبات خاورمیانه را در خدمت به منافع آمریکا حفظ کند، کسب کرد. روشن است که این مقام به اسرائیل وظیفه داد که از یک سو از ظهور و رشد جنبش‌های رهایی‌بخش در خاورمیانه جلوگیری کند و از سوی دیگر در امر ممانعت از نفوذ شوروی در خاورمیانه در خدمت آمریکا قرار گیرد. بدین طریق، منافع منطقه‌ای اسرائیل در ایجاد «اسرائیل بزرگ» با سیاست خارجی آمریکا که هدفش ایجاد هژمونی نفتی در خاورمیانه بود، گره تاریخی خورد [15].

نیروهای ملی‌گرا چپ در لبنان (۱۹۵۸) عبدالکریم قاسم و طرفدارانش در عراق (۱۹۶۳) و ناصر بیست‌ها در مصر و سوریه (۱۹۶۷) تنها قربانیان این «گره تاریخی» نبودند. اسرائیل با حمایت و عنایت آمریکا بعد از نابودی، تضعیف و یا «اخته کردن» نیروهای فوق‌الذکر توجه خود را در جهت سرکوب جنبش فلسطین که در این دوره (۱۹۷۳ - ۱۹۶۸) داشت رشد می‌یافت، معطوف ساخت. در جنگ ۱۹۶۸ الکرامه که نیروهای فلسطین و اردنی از تهاجم نظامی اسرائیل به طور مؤثری جلوگیری کردند، فلسطینی‌ها به وارثین ناسیونالیسم رادیکال عرب تبدیل شدند. در واقع این جنگ، سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) را که از عمر تأسیس آن فقط پنج سال می‌گذشت، به یک سازمان وسیع توده‌ای مبدل ساخت. ولی «ساف» نیز که برای رهایی فلسطین از یوغ استعمار صهیونیسم (بازوی گسترده‌ی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه) تلاش می‌کرد، می‌بایست نابود و یا تضعیف و اخته می‌گشت. در نتیجه اسرائیل با حمایت همه‌جانبه آمریکا برنامه «سپتامبر سیاه» را تدارک دید. در سپتامبر سال ۱۹۷۰ وقتی که به اصطلاح جنگ داخلی در اردن بین فلسطینی‌ها و نیروهای نظامی ملک حسین در گرفت، نیکسون و هنری کیسنجر (آرشیکتک چهارچوب «دکترین نیکسون») با اعلام این که آن جنگ در واقع یک تلافی بین ابر قدرت‌های جهانی است، ناوگان آمریکایی را در دریای مدیترانه به حالت آماده باش در آوردند [۱۶].

اسرائیل با تمام قوا به حمایت ملک‌حسین و بر علیه ساف وارد عمل گشته و با تهدید نظامی از کمک جنگی سوریه و عراق به نفع ساف جلوگیری کرد. ناصر نیز که هنوز از پی آمدهای جنگ ژوئن ۱۹۶۷ رنج می‌کشید، نتوانست کمک مؤثری به فلسطینی‌ها بکند. حتی خود یاسر عرفات نیز معتقد به مداخله کشورهای عربی نبود و خواستش فقط آزادی فلسطین بود. سازمان الفتح که بزرگترین

سازمان درون ساف محسوب می‌شد، همیشه باین اعتقاد بود که وحدت اعراب از طریق آزادی فلسطین میسر خواهد گشت. ولی سازمان‌های رادیکال‌تر در داخل ساف مثل جبهه‌ی خلق (به رهبری جورج حبش) و جبهه‌ی دموکراتیک خلق (به رهبری نایف حواتمه) که اجزاء کوچک‌تر درون ساف را تشکیل می‌دادند، برخلاف رهبران الفتح برآن بودند که آزادی فلسطین از طریق وحدت اعراب جامه عمل به خود خواهد پوشید. عرفات و دیگر رهبران الفتح با تأکید روی یک هدف معین ولی محدود - استقلال فلسطین - راضی نبودند که فلسطینی‌ها نقش انقلابیون اجتماعی را در کشورهای عربی مثل اردن، بازی کنند. موقعیت الفتح که در درون ساف به خاطر بزرگی و پیشینه‌اش نقش رهبری داشت، در جریان نیمه اول سال ۱۹۷۰ زمانی که چریک‌های متعلق به جبهه خلق فلسطین هواپیماهای کشورهای غربی و اسرائیل را ربوده و در فرودگاه‌های اردن منفجر می‌ساختند، با مشکلی روبرو شده و نتیجتاً اعتبار ساف نیز با ریزش روبرو گشت. به هر رو فلسطینی‌ها بهای گزافی را به رادیکالیسم خود پرداختند. بدین معنی که وقتی حاکمیت سیاسی «بهررو سال ۱۹۷۰» («سپتامبر سیاه») شاهد شکست سیاسی ناسیونالیسم رادیکال عرب بود، بدین معنی که آن هدف سیاسی که در حمله (و جنگ شش روزه‌ی ژوئن) ۱۹۶۷ برای آمریکا و اسرائیل بدست نیامده بود، بعد از سه سال («سپتامبر سیاه») بدست آمد. لازمه‌ی آن سرکوب بخش رادیکال جنبش توده‌ای بود که توانسته بود .

موقتاً هم که شده پیروزی نظامی آمریکا و اسرائیل را در نبرد الکرامه خنثی سازد. در «سپتامبر سیاه» ۱۹۷۰، ارتش اردن (با کمک «سیاه» و موساد) آن بریل و نیروی را که فلسطینی‌های مسلح (به شکرانه نبودالکرامه) ساخته بودند، در خون خود غرق ساخت. در نتیجه سال ۱۹۷۰ سالی است که در آن آخرین وارث و ثمره‌ی ناسیونالیسم رادیکال عرب ریشه‌کن گشت. [18]

« در واقع فاجعه‌ی «سپتامبر سیاه» آغاز پروسه‌ای است که در طول آن جنبش‌های رهایی‌بخش ملی (که در کشورهای مختلف جهان سوم به تدریج بعد از برگزاری «کنفرانس باندونگ» در اندونزی در سال ۱۹۵۵ شروع به رشد کرده و به یک ستون مقاومت بزرگ در مقابل نظام جهانی سرمایه تبدیل گشته بودند) یکی بعد از دیگری شکست خورده، تضعیف یافته و یا اخته گشتند .

« بقیه دار»

واشنگتن، ۳۱ مارچ ۲۰۰۷

چهار دستیابی به پانوشته‌ها به سایت اینترنتی راه کارگر مراجعه کنید: <http://www.rahekargar.de>

.....

در صورت عدم تحقق مطالبات پرستاران تحصن می‌کنند



سرمایه- «پرستاران از کمبود نیرو در بیمارستان‌ها خسته‌اند و اگر مطالباتشان تا اول خرداد (روز پرستار) تحقق نیابد، تحصن‌ها ادامه خواهد داشت.»

محمد نظری، قائم‌مقام خانه‌پرستار در حالی این را می‌گوید که پرستاران بیمارستان امام‌خمینی روز دوشنبه در حیاط این بیمارستان تحصن کردند و روزهای گذشته نیز پرستاران شهرهای دیگری همچون اصفهان حرکت‌هایی اعتراضی برای درخواست مطالباتشان آغاز کرده‌اند. به گفته نظری، «اگر مسوولان تا روز پرستار، اول خردادماه بخشی از مطالبات پرستاران را برآورده نکنند، آن‌ها تجمع خواهند کرد.» فضای کنونی بیمارستان امام خمینی (ره) عادی نیست. این بیمارستان با کمبود نیروی پرستار مواجه است و پرستارانش 16 تا 18 ساعت اضافه‌کاری اجباری دارند.

نظری که سرپرستار یکی از بخش‌های بیمارستان امام خمینی (ره) است، یکی از دلایل تحصن پرستاران را حادثه‌ای عنوان می‌کند که شان پرستاری را زیر سوال برده است: «دو هفته پیش همراه یکی از بیماران، دو پرستار را به شدت کتک زد و نگاهیانی هم در این حادثه مسوولیتی نپذیرفت. حالا فضای پرستاری این بیمارستان متشنج است.» همچنین به گفته او کمک بهیاران در این بیمارستان حضور ندارند و ابتدایی‌ترین کارها از جمله تعویض ملحفه‌ها را پرستاران انجام می‌دهند.

پرستاران بیمارستان امام خمینی در تحصن آرام خود برخی دیگر از مطالباتشان را بیان کردند. این‌که شغل پرستاری را جزو مشاغل سخت محسوب کنند. آن‌ها همچنین از تحقق نیافتن حقوق‌شان ناراضی بودند.

نظری در این باره می‌گوید: «وزیر قول داده که 80 هزار تومان به حقوق پرستاران اضافه می‌شود اما هنوز از این افزایش خبری نیست. همچنین او از دو برابر شدن حق شیفت یعنی از هشت هزار تومان به 16 هزار تومان خبر داده بود که هر چند این هم محقق نشده، اما آیا این وعده در شان پرستاران است؟»

همچنین صبح دیروز، 110 رابط بهداشتی از مراکز درمانی در ساختمان مرکزی نظام پرستاری جمع شدند و مشکلاتشان را بازگو کردند.

بر گرفته از: روزنامه سرمایه

۱۳۸۶/۰۲/۲۶

آخرین گزارش از ادامه مبارزه با بدحجابی گزارش روزنامه اعتماد: «از مسافرت ۵۰ زن بدحجاب در پروازهای داخلی و خارجی جلوگیری شد.»

«از مسافرت 50 زن بدحجاب در پروازهای داخلی و خارجی جلوگیری شد.» چند روز پیش بود که احمدی مقدم دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر از پایین بودن میزان برخورد با شهروندان خبر داد و طرح معروف به برخورد با بدحجابی را طرح افزایش امنیت اجتماعی دانست. «در راستای اجرای طرح برخورد با بدحجابی و ارتقای سطح امنیت اخلاقی جامعه 17 هزار و 135 نفر از این افراد با ارشاد و تذکر پلیس فرودگاه‌های کشور مواجه شدند»

البته این برخوردها به تذکر ختم نشده است؛ «850 نفر از زنان بدحجاب با برخورد انتظامی و اخذ تعهد کتبی روبه رو شدند و 130 مورد پرونده هم تشکیل شده است.» شاید احمدی مقدم که در جمع خبرنگاران از طرح امنیت اجتماعی دفاع می‌کرد و حتی گفت این برخوردها ظرف چند روز گذشته کم شده، از بسیاری آمارها خبر نداشته؛

«تعداد 80 زن و 50 مرد دستگیر و به دادسرا اعزام شدند و از مسافرت 50 خانم بدحجاب که شوون اسلامی را رعایت نکرده بودند در پروازهای داخلی و خارجی ممانعت به عمل آمد.» البته سردار محمود بت شکن هم این آمار و ارقام را این طور ارائه می‌کند؛ «در راستای تدابیر فرمانده نیروی انتظامی درباره تامین و ارتقای امنیت اجتماعی و اخلاقی جامعه، پلیس فرودگاه هم از ابتدای اجرای طرح همزمان با سایر قسمت‌های مختلف ناجا اقداماتی را در این مورد انجام داد»

وی می‌گوید؛ «در فرودگاه‌های کشور جلساتی را به منظور آموزش و توجیه پرسنل نسوان با هدف تأکید بر رعایت شوون اسلامی و ارائه ندادن سرویس و تسهیلات به افراد هنجارشکن در سطح فرودگاه‌های کشور انجام دادیم.»

واقعه کشف تخلف در فرودگاه به همین جا ختم نمی‌شود؛ «ماموران انتظامی فرودگاه‌های کشور تعداد 63 بطری مشروب الکلی، تعداد زیادی ادوات و آلات قمار و 14 دستگاه رسیور ماهواره از مسافران کشف کردند که در این رابطه پرونده برای متهمان تشکیل و به مقام قضائی فرستاده شده است»

نامه جمعی از کودکان افغان به دولت ایران



* درست است که ما مهاجر افغانی هستیم ولی اگر کشور افغانستان خوب می‌بود که ما در اینجا نمی‌ماندیم. حالا شما نباید از ما بچه‌ها استفاده کنید تا بزرگ‌ترها را بیرون کنید. ما کودکان حق داریم درس بخوانیم و جای مناسب برای زندگی و غذای مناسب داشته باشیم.

سلام!

امیدواریم که حال شما خوب باشد و همانند ما کودکان افغانی غمگین و ناراحت نباشید. یا شاید اصلا برای شما مهم نیست که چرا غمگین هستیم. شما قانونی گذاشته‌اید که بچه‌های افغانی در مدرسه‌های ایرانی و حتی مدرسه‌های خودگردان افغانی درس نخوانند و به خانواده‌های ما فشار زیادی وارد می‌کنید تا ما از کشور شما برویم. چرا نمی‌توانیم درس بخوانیم، چرا شما نمی‌گذارید ما در ایران زندگی کنیم. ما از شما می‌خواهیم که حق ما را از بزرگان جدا کنید. ما کودک هستیم و همه کودکان دنیا حق دارند تحصیل کنند و درس بخوانند تا به جایی برسند. درست است که ما کارت نداریم اما گناهی انجام ندادیم یا نکردیم. برای چه افغانی‌ها وقتی به خیابان می‌روند با ترس و قایمکی به خانه‌هایشان برگردند. مگر افغانی‌ها آدم یا انسان نیستند پس حق افغانی‌هاست که درس بخوانند و با خیال راحت از خیابان‌ها بگذرد. شما نباید از ما بچه‌های افغانی مثل بچه‌های ایرانی پول، کارت یا هیچ چیز دیگر بخواهید، چون ما این چیزها را نداریم. چون ما مهاجر و جنگ‌زده هستیم. ما دوست داریم درس بخوانیم که به یک جایی برسیم و به کشور ایران و افغانستان کمک کنیم. آیا شما دوست دارید که ما بی‌سواد بمانیم و تا شب در خیابان برادرهایمان کار کنند تا هزار تومان پول دربیاورند؟ آیا شما دوست دارید به شما

اهمیت داده نشود چون به ما بچه‌های افغانی اهمیت نمی‌دهید؟ آیا دوست دارید بچه‌های شما درس نخوانند و تا شب در خیابان سرگردان باشند. اگر کودکان شما مثل ما آواره بودند شما چه می‌کردید؟ آقای وزیر آموزش و پرورش مگر شما درس نخوانده‌اید، نمی‌بینید که درس چقدر خوب است، پس چرا نمی‌گذارید ما درس بخوانیم. گناه ما چه هست که کشورمان آباد نیست و رئیس‌جمهورمان به فکر کشور ما نیست اگر ما به افغانستان برویم بدبخت می‌شویم و در زمستان از سرما و گرسنگی می‌میریم. گناه ما چیست که بزرگ‌ترها ما را از کشور خود به کشور شما آورده‌اند. البته آنها هم تفصیر ندارند. تو کشورشان بدبختی بود و اگر به ایران نیامده بودند الان ما اینجا نبودیم. بدبخت و بی‌آب و غذا و زیر جنگ بودیم. زیر گلوله و قحطی بودیم. خود شما ما را به کشور خود راه داده‌اید و ما سال‌هاست اینجا در ایران کار می‌کنیم. با زحمت، پدر ما روی ساختمان‌های شما کار می‌کنند و مادرمان در خانه برای مردم شما سبزی پاک می‌کنند و قند خورد می‌کنند. با این حال، همه به ما می‌گویند افغانی و افغانی اینجا برای ایران یک فحش است. حالا با این پول که در افغانستان هیچ ارزش ندارد، چطور برگردیم وقتی خانه‌ای نداریم. پدر مادر آنجا کار ندارد. ما چطور برگردیم. از شما می‌پرسم: از دولت ایران و یونسف و از افغانستان و آمریکا و طالبان که ما را از کشور خود آواره کرده. درست است که ما مهاجر افغانی هستیم ولی اگر کشور افغانستان خوب می‌بود که ما در اینجا نمی‌ماندیم. حالا شما نباید از ما بچه‌ها استفاده کنید تا بزرگ‌ترها را بیرون کنید. ما کودکان حق داریم درس بخوانیم و جای مناسب برای زندگی و غذای مناسب داشته باشیم. چون همه کودکان دنیا حق دارند همه امکانات را داشته باشند و ما که کودک جنگ و مهاجر هستیم باید کشورها و سازمان‌ها به ما کمک کنند. دیگر عرضی نداریم و در آخر از شما دولت ایران خواهش می‌کنیم که بر ما کودکان افغانی اجازه درس خواندن را بدهید.

جمعی از کودکان مهاجر افغانستان در

"جمعیت تلاش برای جهانی شایسته کودکان"

22 اردیبهشت 1386

بر گرفته از: سایت کانون زنان ایرانی

مهاجران افغان،

قربانی نگاه سرمایه داری

بیانیه انجمن بدون مرز در ایران

نمی‌توان به جای اخراج ضربتی، طرح‌های بازگشت در قالب گروه‌های عظیم، با سعه صدر بیشتر به آنان فرصت داد تا راه کشورهای همسایه هم چون امارات، که خواهان و نیازمند جذب نیروی کار هستند، در پیش گیرند؟

پیشینه تاریخی جوامع سرمایه‌داری و ما قبل آن، الگویی را پیش روی ما قرار می‌دهد که بی‌شبهت به رفتار امروز ما با مهاجران افغان نیست. کلید محرکه سرمایه‌داری کسب سود بیشتر و استثمار فزاینده از نیروی کار است. شرایط مهاجران در هر کشوری اجازه چنین سوء استفاده‌ای را به کارفرمایان می‌دهد.

مهاجران آفریقایی در اروپای پس از جنگ جهانی دوم و مهاجران افغان پس از جنگ هشت ساله ایران و عراق نمود مشخصی از چنین نیروی کاری است. هم چنان که مهاجران آفریقایی توانستند ویرانه‌های جنگ جهانی دوم را به آبادانی تبدیل کنند، نمی‌توان منکر حضور مهاجران افغان در بازسازی و بخشیدن نشاط ظاهری به کالبد بی روح و خاکستری شهرهای پس از جنگ شد.

اما سرمایه‌داری همواره دچار بحران‌های ادواری است. به همین دلیل جامعه مصرفی اروپا دچار مشکلات رکود در تولید شد، هم چنان که در بخش مسکن در ایران چنین اتفاقی افتاد و دولت‌ها به جای اصلاح و تغییر ساختارهای اقتصادی خود به فرافکنی مشکلات اقتصادی پرداخته و نوک پیکان حملات خود را به سمت نیروی کار مهاجر نشانه رفتند و آنان را مشکل اصلی اقتصاد خود وانمود کردند.

نیروی کاری که بدون حمایت دولت، (نه تنها به عنوان نماینده طبقه سرمایه‌دار بل که در قالب سرمایه‌دار بزرگ) مشغول فعالیت بود از کار بی کار شد تا شاید اقتصاد بحران‌زده را متحول کند، اما خود به شکل زانده‌ای در کنار سایر نیروهای شاغل و بیکار در جامعه درآمد و باعث بروز مشکلات جدیدی چون کار کودکان و اشتغال کاذب شد. از این منظر بازگشت اجباری مهاجران افغان دردی از مشکلات بی‌انتهای اقتصاد بیمار ایران دوا نخواهد کرد. به خصوص که مهاجران در روند بازگشت خود و تصمیم‌گیری‌های مربوط به آن کوچک‌ترین دخالتی نداشتند. این عدم حضور در تعیین سرنوشت باعث شکل‌گیری نوعی مقاومت منفی در مهاجران افغان شده است. و بی راه نیست اگر بگوییم این شرایط موجب حضور آنان در کارهای مخفی و به عبارت بهتر مشاغل شناخته شده با نام اختصاری D3 (سخت، Difficult، کثیف، Dirty، خطرناک Dangerous) می‌شود؛ چرا که در انتخاب مابین فضای بحران زده و پر مخاطره حاکم بر افغانستان و فضای امن اما همراه با محدودیت ایران، مشخصاً انتخاب، گزینه دوم خواهد بود. محدودیت‌هایی که از جمله خشونت‌آمیزترین آن‌ها می‌توان به جلوگیری از تحصیل کودکان افغان اشاره کرد. راهبرد بی‌منطقی که جز به ایجاد غده سرطانی جدیدی در زیر پوست بیمار شهر نمی‌انجامد. دیگر نکته صدور شناسنامه آن هم با شرایط بسیار سخت تنها برای فرزندان مهاجرین دارای اقامت، از 18 سالگی به بعد

است. بدین ترتیب تمامی کودکان و نوجوانان

افغان سال‌های قبل از 18 سالگی خود را در بی‌هویتی به سر می‌برند که مشکلات ناشی از آن ناگفته پیداست.

هم چنین از دیگر فشارهای اسفناک موجود می‌توان به سوء استفاده صاحبان سرمایه و ابزار تولید از شرایط به وجود آمده اشاره کرد. این سوء استفاده تا جایی است که حتی در موارد متعدد مشاهده شده که کارفرمایان با تهدید به افشای موقعیت غیر قانونی مهاجران به مسوولان مربوطه جهت عودت به افغانستان، در جهت بهره‌کشی بیشتر از آنان برآمده‌اند، و حتی در مواردی از پرداخت حقوق معوقه و مطالبات بر حق آنان امتناع ورزیده‌اند. به علت نا امنی مفرط در افغانستان امروز که حتی زندگی و رفت و آمد روز مره مردم را تحت‌الشعاع قرار داده و برایشان پر خطر ساخته است (که از جمله می‌توان به وجود انبوه مین به جا مانده از سال‌ها جنگ داخلی و خارجی در افغانستان اشاره کرد) مهاجران افغان تمامی محدودیت‌های زجر آور موجود در ایران را تحمل و بر این زندگی سخت پافشاری می‌کنند.

آنان ترجیح می‌دهند کودکانشان بی هویت و بی‌سواد باقی بمانند تا این که در راه بازگشت از مدرسه روی مین قدم بگذارند.

پرواضح است که حداقل دست مزد و اجرای هر فرمایشی از سوی کارفرما، برایشان خوشایندتر از کشته شدن در یک عملیات تروریستی است. با این اوصاف چه طور می‌توان به ثمر بخش بودن این طرح امید داشت؟

آیا نمی‌توان با تأمل بیشتر راهکارهای مناسب‌تری اتخاذ کرد؟ نمی‌توان به جای اخراج ضربتی طرح‌های بازگشت در قالب گروه‌های عظیم، با سعه صدر بیشتر به آنان فرصت داد تا راه کشور های همسایه هم چون امارات که خواهان و نیازمند جذب نیروی کار هستند، در پیش گیرند؟

اما در فراسوی تمامی مسائل عنوان شده یک نکته اساسی نهفته است: وجه انسانی ماجرا که در مباحث مطرح شده غالباً نادیده گرفته می‌شود. پاسداری از شأن و حرمت انسان بدون در نظر گرفتن ملیت، قومیت، جنسیت و رنگ و نژاد ... و در نهایت یاد آوری این اصل پایدار که انسانیت هیچ مرزی نمی‌شناسد. انجمن بدون مرز در سال 1383 با دور هم جمع شدن چند دوست تشکیل شد. هدف اصلی انجمن توجه به شأن انسانی، طرح مطالبات مدنی و مقابله با استثمار از طریق مبارزه بی خشونت بود. تا کنون انجمن در مورد این موضوعاتی چون دستگیری لوری برنسون - روزنامه نگار توسط دولت پرو، اعتراض به خشونت در ورزشگاه های فوتبال، و عدم امکان حضور زنان در ورزشگاه ها، فیلترینگ واژه women در اینترنت و اعتراض به رفتار غیرانسانی با مهاجران افغان واکنش نشان داده و هم چنین تعدادی از متون اصلی مبارزه بی خشونت را ترجمه کرده است. انجمن در حال حاضر و با توجه به شرایط فعلی بدون مرز نسبت به شرایط بازگشت مهاجران افغانی حساس شده است و از بهمن سال گذشته با انجام مصاحبه و برگزاری یک نمایشگاه عکس نظر خود را در این باره بیان کرده است.

۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۶

ارج گذاری به
علی اشرف درویشیان!

علی اشرف درویشیان، روز دوشنبه دهم اردیبهشت 1386، به علت پارگی رگ های قسمت راست مغز دچار سکته مغزی شده و تحت عمل جراحی قرار گرفت. وی اکنون در بخش مراقبت های ویژه (آی سی یو)، بیمارستان ایران مهر تهران بستری است و پزشکان معالج وی، اظهار امیدواری کرده اند که وضعیت درویشیان رو به بهبود است.

درویشیان، یکی از چهره های سرشناس و پرسابقه در عرصه فرهنگی و اجتماعی پیشرو و برابری طلب از پیشکسوتان کانون نویسندگان ایران است. نسل دهه 1350 ایران، با قصه پرغصه «آبشوران»، با درویشیان آشنا شد. «آبشوران»، در سال های پیش از انقلاب با نام مستعار «لطیف تلخستانی» منتشر شده بود. علی اشرف درویشیان، متولد کرمانشاه است و داستان آبشوران و ساکنان اطراف این نهر خشک شده که از میان شهر کرمانشاه می گذرد، بسیار جذاب و در عین حال دردآور است. قهرمانان داستان های درویشیان همواره انقلاب می خوانند و با اختناق، نابرابری و بی عدالتی سر سازش ندارند.

علی اشرف درویشیان، در سال 1320 - 1941 در شهر کرمانشاه متولد شد. حدود 15 سال به شغل معلمی اشتغال داشت و هم زمان با کار، تحصیل را هم ادامه داد. وی در دانشگاه تهران، در رشته ادبیات فارسی و سپس تا فوق لیسانس روان شناسی تربیتی تحصیل کرد و در عین حال در دانشسرای عالی تهران تا مقطع فوق لیسانس مشاوره و راهنمایی تحصیلی پیش رفته است.

سراسر زندگی علی اشرف، پرتلاش و مملو از مبارزه در راه آزادی و عدالت اجتماعی و افتخارآمیز است. وی، چندین بار زندانی شد. آخرین بار از سال 1353 تا 1357 را در زندان به سر برد. اولین نوشته اش به نام صمد جاودانه می شود، در سال 1349 در مجله جهان نو و بعد به صورت کتاب به چاپ رسید. درویشیان، حدود 30 عنوان کتاب چاپ شده دارد که فرهنگ 19 جلدی افسانه های مردم ایران از ماندگار ترین آثارش محسوب می شود. از دیگر آثارش می توان به مجموعه 10 جلدی داستان های محبوب من و 28 عنوان کتاب دیگر اشاره کرد. داستان های کوتاه او به زبان های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ترکی، عربی، کردی، ارمنی، نروژی و فنلاندی ترجمه شده است.

درویشیان که در زمینه ادبیات کارگری و اجتماعی نیز فعالیت هایی داشته است، در داستان هایش بیشتر موضوعات کارگری، اجتماعی و مسایل مردم کرد را طرح کرده است.

برخی از نوشته های وی عبارتند از:

در زمینه داستان کوتاه و رمان: همراه با آهنگ های بابام، از این ولایت، آبشوران، درشتی، قصه های بند، از نادر تا دارا، سال های ابری، فصلنامه، برگزیده داستان ها و چهار کتاب.

همچنین در زمینه داستان کودکان و نوجوانان می توان به آثار زیر اشاره کرد: ابر سیاه هزار چشم، گل طلا و کلاش قرمز، رنگینه، کی برمی گردی داداش جان، آتش در کتابخانه بچه ها و روزنامه دیواری مدرسه ما.

در زمینه فرهنگ عامه: افسانه ها و مثل های کردی، فرهنگ گویش کرمانشاهی و فرهنگ

افسانه های مردم ایران همراه با رضا خندان مهابادی (15 جلد).

وی علاوه بر این به گردآوری مجموعه هایی نظیر: بیستون شماره 1، کتاب کودک و نوجوان (بازده شماره) خاطرات صفر خان (گفتگو با صفر قهرمانیان)، نقد کتاب کودک و نوجوان (سه شماره) برگزیده آثار صمد بهرنگی، برگزیده داستان های نویسندگان معاصر کرد.

علی اشرف، دوران کودکی و نویسندگی و دستگیری خود را چنین توصیف کرده است: «زندگی من با کار آغاز شد. از پنج سالگی کار می کردم و پدرم مرا با خودش به دکان آهنگری می برد و اعتقاد داشت که فقط درس تنها نیست که به کار انسان می آید بلکه باید کار هم یاد گرفت. به همین دلیل می شود گفت که من با کار بزرگ شدم... علاوه بر این تمام اعضای خانواده من کارگر بودند و همه این ها محیط جالبی برای من بود. بعد هم معلم شدم و به روستاهای کردنشین گیلان غرب رفتم و باز هم حضور در آن محیط برای من آموزنده بود و دیدگاه مرا شکل داد. در 28 مرداد سال 1332 من 12، 13 ساله بودم. چون دایی هایم در شرکت نفت بودند اغلب روزنامه ها را به خانه می آوردند و من هم آن ها را مطالعه می کردم. به عنوان مثال «چلنگر» یکی از روزنامه های مورد علاقه من بود. از سوی دیگر معلم شدن من، باعث شد که فرصت داشته باشم تا کتاب های بیشتری بخوانم و ارتباط بیشتری با خانواده های کردنشین داشته باشم. اما تا زمانی که داستان های «صمد بهرنگی» منتشر شد، هنوز نوشتن را جدی نمی گرفتم و هیچ وقت فکر نمی کردم یک روزی من هم نویسنده بشوم. این اتفاق در اوایل دهه 40 افتاد... من در 12، 13 سالگی توجهم به نیروهای چپ جلب شده بود و به آن ها حساسیت داشتم...»

بار اول در سال 1350، حین جمع آوری افسانه های کردی در روستاهایی کرمانشاه دستگیر شدم. آن جا به ضبط صوت و سر و وضع من مشکوک شدند و دستگیرم کردند و ساواک کرمانشاه از من بازجویی کرد. اما بعد از 6، 7 ماه که در بدترین شرایط در کرمانشاه بودم، در نهایت مدرکی پیدا نکردند و من تبرئه شدم و به سرکارم هم برگشتم. این بازداشتگاه را در دوره هیتلر، آلمانی ها در کرمانشاه ساخته بودند و خیلی کثیف و وحشتناک بود. اما بار دوم که بعد از سال 1352 بود، به شش ماه زندان محکوم شدم و از کار معلمی هم منفصل شدم. بعد از آن هم در رابطه با تناثر ایران که «ناصر رحمان نژاد» را دستگیر کردند، آخرین نفر من بودم که دستگیر شدم و آن جا چون بار سوم بود که دستگیر می شدم و سابقه هم داشتم به 11 سال زندان محکوم شدم. این اتفاق در اواخر سال 1353 بود و مجموعه داستان «آبشوران» را با اسم

مستعار به ناشر داده بودم چون با نام خودم به این کتاب مجوز نمی دادند. در ضمن کتاب های قبلی را هم خمیر کرده بودند. در نتیجه این کتاب با اسم «لطیف تلخستانی» درآمد که «لطیف» اسم یکی از شخصیت های داستان «یک هلو، هزار هلو» صمد بهرنگی است و «تلخستان» یکی از روستاهای اطراف کرمانشاه است. چاپ اول «آبشوران» با این نام درآمد و از طرف شورای کتاب کودک جایزه برد. من در زندان، این خبر را در روزنامه

ارج گذاری به

علی اشرف درویشیان!

کیهان خواندم که نوشته بود؛ «داستان های آشوران، از لطیف تلخستانی، داستان های لطیف و تلخی است.» من بعد از 5 سال زندان با انقلاب در سال 1357 آزاد شدم. من ادبیات را جدا از جامعه و مردم نمی دانم و حتی جدا از ایدئولوژی نمی دانم منتها نه ایدئولوژی حاکم بر جامعه. ادبیات به طور کلی مستقل است و باید در خدمت مردم و جامعه خودش باشد. هنر برای هنر را قبول ندارم و یک چیز بی خاصیتی می دانم. اما از آن جا که معتقد به آزادی بیان و اندیشه هستم، با سانسور کاملاً مخالفم. من حتی با سانسور شدن آثار هنر برای هنر هم مخالفم. اما ادبیات در خدمت حکومت ها نباید باشد، چون تجربه به ما نشان داده است که هر گاه این اتفاق می افتد، هنر و ادبیات از مسیر خودش خارج می شود و سقوط می کند. حتی مورد استقبال مردم هم قرار نمی گیرد. اما خواهی نخواهی هر فردی یک ایدئولوژی خاص خودش را دارد که در آثار هنری اش هم این ایدئولوژی ها تاثیر می گذارد و هنرمند نمی تواند از این امر فرار کند. ناگزیر است. شما اگر آثار «مارکز» و دیگر هنرمندانی را که نوبل برده اند نگاه کنید متوجه می شوید که اغلب متأثر از دوران کودکی و آن تفکر خاصی هستند که در طول زندگی روی آن ها تاثیر گذاشته است اما این که در یک فضای ایزوله و به دور از تحولات اجتماعی زندگی می کنند را به هیچ وجه قبول ندارم. به هر حال می توان تاثیر ایدئولوژی های خاص را در آثار هنرمندان مختلف دید. اما هنرمند نباید خودش را به حکومت ها بفروشد. در طول تاریخ نشان داده شده که حکومت ها موقتی هستند و از بین می روند. به این ترتیب کار نویسنده بی که ایدئولوژی یک حکومت را تبلیغ می کند هم همراه حکومت از بین می رود.»

علی اشرف، همچنین در شصت و پنجمین سالروز تولد خود به خبرنگاری ایلنا گفته است: «من نویسنده طبقه کارگر هستم، داستان هایم از زندگی خودم مایه می گیرند و نمی توانم از زندگی اشرف سخن بگویم، نه گفته ام و نه می گویم.» علی اشرف، چند سال پیش در یکی از سخنرانی هایش در شهر استکهلم نیز همین حرف را در جواب یک سوال کننده زده بود.

مسئله ارج نهادن به تلاش ها و مبارزات فرهنگی و اجتماعی درویشیان، ارج نهادن به فرهنگ و اندیشه پیشرو و انسانی و ارج نهادن به آزادی بیان و قلم است. شکی نیست که علی اشرف درویشیان و شیوه مبارزه فرهنگی و اجتماعی او، الگوی ده ها هزار جوان علاقه مند به هنر نویسندگی پیشرو و به ویژه مبارزه قاطع و محکم او در راه دفاع از آزادی بیان و عدالت اجتماعی و انسانیت است.

ما برای علی اشرف درویشیان سلامتی و بهروزی آرزو می کنیم و با امید این که وی هر چه زودتر سلامتی خود را باز یابد؛ با سرافرازی و شهامت در مقابل سانسورچیان و ستمگران بایستد و با صدای رسا از آزادی بیان و قلم و آزادی و برابری و عدالت اجتماعی دفاع کند. جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

15 مه 2007

نگرانی در مور سرنوشت دانشجویان بازداشت شده دانشگاه امیرکبیر

شماره ۲۰۰۷-۲۶۳

23 اردیبهشت 1386

طی هفته های اخیر جامعه دانشگاهی کشور دگر بار شاهد برخورد و بازداشت فعالان دانشجویی بود.

شش تن از دانشجویان و فعالان سیاسی دانشگاه امیرکبیر توسط نیروهای امنیتی و در روندی خلاف قوانین حقوق شهروندی بازداشت شدند.

در روز یکشنبه 2 اردیبهشت ماه جاری، بابک زمانیان قائم مقام روابط عمومی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر در نزدیکی محل خوابگاه خود توسط افراد ناشناس بازداشت و به بند 209 زندان اوین منتقل شد. اتهام ذکر شده علیه زمانیان اقدام علیه امنیت ملی عنوان شده است.

تعداد 5 تن از مدیران مسئول نشریات و فعالین دانشجویی نیز پس از انتشار نشریات حاوی مضامین بعضاً توهین آمیز توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده اند.

در حالی که مدیران مسئول این نشریات انتشار این مطالب را تکذیب نموده و نسبت به جعل لوگو و چاپ نشریه از سوی گروه های منتسب به بسیج اذعان دارند و انکار آنان بنا به گفته آیت الله منتظری از مراجع تقلید شرعاً مسموع است، قاضی حداد معاون امنیت دادستان، برخلاف ماده 37 قانون اساسی که اصل را بر برانته متهم قرار میدهد، پیش از آنکه وقوع جرمی ثابت گردد، دانشجویان را محکوم و آنان را بانیان این حرکت میخواند. سه روز پس از انتشار مطالب در تاریخ پنجشنبه 13 اردیبهشت احمد قصابیان، مدیر مسئول نشریه دانشجویی سحر، در حالی که متن شکوائیه مدیران مسئول نشریات دانشجویی را از بسیج دانشگاه و روزنامه کیهان برای تقدیم به قوه قضاییه، به دادگاه می برد توسط افراد ناشناس بازداشت شد.

مقداد خلیل پور مدیرمسئول نشریه آتیه از دیگر نشریات دانشجویی به همین ترتیب در تاریخ 17 اردیبهشت ماه جاری دستگیر شد.

پویا محمودیان و مجید شیخ پور مدیران مسئول نشریات ریوار و سرخط، مجید توکلی از منتخبان شورای مرکزی انجمن اسلامی پلی تکنیک نیز با دریافت احضاریه دادگاه انقلاب مورخه چهارشنبه، 19 اردیبهشت 1386 بازداشت و به زندان اوین منتقل شده اند. لازم به ذکر است پرونده این افراد در شعبه 14 دادسرای انقلاب به ریاست قاضی راسخ در دست بررسی است.

در روزهای اخیر و بر اساس گزارش های رسیده از بند 209 حال عمومی بابک زمانیان وخیم بوده و امکان ملاقات برای وی و سایر بازداشت شدگان وجود ندارد. نظر به نگهداری بازداشت شدگان در بند امنیتی 209 و نیز اظهارات قاضی پرونده امکان سوء رفتار و تشدید فشار با افراد بازداشت شده به منظور پذیرفتن اتهامات وارده وجود دارد.

کمیته دانشجویی گزارشگران حقوق بشر نگرانی فزاینده خود را از برخوردهای امنیتی با معترضین و فعالین دانشجویی اعلام داشته و نسبت به برخورد غیر انسانی و مغایر با موازین حقوق بشر با بازداشت شدگان هشدار می دهد و در این راستا حمایت و اقدام عاجل نهادها و جوامع حامی حقوق بشر را خواستار است. کمیته دانشجویی گزارشگران حقوق بشر

کمپین فعالین جنبش کارگری ایران در خارج از کشور

فراخوان به تمامی آزادی خواهان و حامیان کارگران

برای یک آکسیون اعتراضی در روز 8 ژوئن در

مقابل سازمان جهانی کار در ژنو

وضعیت جامعه ی ایران بحرانی است . تنها بدیل جمهوری اسلامی سرکوب، سنگسار، ارباب، اعدام و گشتار است. رژیم هرگونه حرکت اعتراضی را سرکوب میکند. فعالین کارگری، معلمان، دانشجویان، زنان و... را دستگیر و مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می دهد. فقر و فلاکت روزافزون، طبقه کارگر و همه ی مزد و حقوق بگیران را هر روز به اعتصاب و تظاهرات و تجمع وامی دارد. نظم سرمایه هر روز به اشکال مختلف به سطح معیشت مزدبگیران یورش می آورد و به اشکال متفاوت آنان را بیشتر تحت فشار قرار می دهد. شاهدیم که بخش زیادی از کارگران از دریافت دستمزد خود برای ماه ها محروم می شوند. و زمانی که برای دریافت دستمزدهای معوقه شان اقدام به تجمع، اعتصاب و تظاهرات می کنند، مورد هجوم نیروهای انتظامی قرار می گیرند و به شدیدترین وجهی سرکوب می شوند. هر روز تعداد بیشتری از معترضین به فقر و فلاکت و استبداد، دستگیر و روانه ی زندان ها می شوند.

طبقه ی کارگر و سایر مزد و حقوق بگیران که اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند در بدترین وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار داشته و از ابتدائی ترین امکانات برای ایجاد تشکل های مستقل خود محروم هستند.

لذا باتوجه به اینکه طبقه ی کارگر تنها نیروی است که از توانمندی تغییر بنیادی جامعه برخوردار است، وظیفه ی هر انسان آزادی خواهی است که به دفاع از حقوق آنان برخیزد و به هر شکل ممکن از سرکوب و وحشیانه ی مبارزات آنها جلوگیری بعمل آورد.

طی سال ها در سراسر اروپا، کانادا، استرالیا و ... برای دفاع از حق تشکل همکاران مان در ایران و بعنوان اعتراض به شرکت جمهوری اسلامی در اجلاس سالانه ی سازمان جهانی کار (ILO) اقداماتی را انجام داده و به جهانیان اعلام کرده ایم که شرکت کنندگان در جلسه سالیانه سازمان جهانی کار که از طرف ایران به این کنفرانس فرستاده می شوند، نمایندگان منتخب کارگران ایران نیستند بلکه نمایندگان رژیم استبدادی سرمایه داری و سرکوب گران فعالین کارگری برای ایجاد تشکل مستقل می باشند.

به همین مناسبت امسال در روز 8-6-2007 در مقابل سازمان جهانی کار در ژنو یک آکسیون اعتراضی را به پیش خواهیم برد.

لذا از همه ی افراد آزادی خواه، احزاب، سازمان های سیاسی و مدافعین جنبش اجتماعی کارگران و

زحمتکشان دعوت می کنیم که فعالانه در این گردهمایی اعتراضی شرکت نمایند .

تا با حرکت متحد خود ضمن اعتراض به مسنولین سازمان جهانی کار برای پذیرش نمایندگان دولت جمهوری اسلامی ، اعتراض شدید خود را نسبت به عملکرد تاکنونی رژیم در مورد کارگران و سایر حقوق بگیران به گوش جهانیان برسانیم...

**کمپین فعالین جنبش کارگری ایران
در خارج از کشور:**

- 1- کانون همبستگی با کارگران ایران - کزن
- 2- کمیته همبستگی با کارگران ایران - هامبورگ
- 3- کانون همبستگی با جنبش کارگری ایران - هانوفر
- 4- کانون همبستگی با جنبش کارگری ایران - فرانکفورت و حومه
- 5- اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران (انگلستان _ فرانسه _ سوئیس _ سوئد _ کانادا - دانمارک)
- 6- کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا
- 7- کمیته همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - پاریس
- 8- جمعی از کارگران پیشرو تبعیدی - سوئیس

ما مصرانه علاقمندیم تا بدور از اختلافات و تنش های رایج در بین نیروها و فعالین کارگری در خارج از کشور - که بحث آن میتواند در جا و مکان و فضای دیگری دنبال گردد - در فضایی دمکراتیک و صمیمانه با هم بسوی خواسته ها و علایق جنبش کارگری ایران و فعالین آن که همگامی و همکاری مشترک ما را می طلبد گام برداریم.

انتظار داریم همه آن نیروها و کسانی که راه سازمان و سامان یابی تشکلهای مستقل کارگری را در ایران دنبال می کنند در آکسیون 8 یونی جلوی سازمان جهانی کار دست در دست هم گذاشته متحدا در راه به عقب نشینی وادار کردن جمهوری اسلامی بکوشیم.



.....

گفتگوی سایت گزارشگران با شهاب شکوهی

سلام و ممنون از پاسخ مثبت به درخواست سایت

گزارشگران

از جمله نگرانی‌ها و گره‌های فکری و عمومی ایرانیان و بخصوص تحلیل گران سیاسی، احتمال حمله نظامی آمریکا و متحدانش و وقوع جنگی است که آتش بیار معرکه آن از سونی سران جمهوری اسلامی و از جانب دیگر امپریالیست‌های اشغالگر هستند که در بحران زانی در منطقه و در طی ماه‌های گذشته از هیچ کوششی دریغ نکرده‌اند. تا چه حد این احتمال با واقعیات موجود و پارامترهای سیاسی این بحران در تطابق قرار دارند.

شهاب شکوهی

ابتدا از شما تشکر می‌کنم که به یکی از مسائل مهم روز می‌پردازید. من فکر می‌کنم حمله نظامی یکی از گزینه‌هایی است که بطور جدی در برنامه آمریکا و متحدان‌شان قرار دارد. به اعتقاد من عملیات امریکایی‌ها در ایران مدتهاست که شروع شده. جنگ روانی و زمینه‌سازی حرکت، حتی قبیل از حمله به عراق برنامه‌ریزی شده بود. طرح کنترل خاور میانه را در لا بلای مصاحبه‌های رامسفلد و حتی سخنرانی‌های جورج بوش می‌شد فهمید. در دوره اشغال عراق و مقاومت مردم طبیعتاً بعضی از نقشه‌های آمریکا تغییر کرده ولی در استراتژی آنها تغییر جدی حاصل نشده است. نمونه‌های فراوانی از ادامه آن هدف‌ها دیده می‌شود. فعالیت آمریکا برای جلب حمایت قدرت‌های دیگر مثل روس و چین، علیه ایران از تلاش پیگیر آن‌ها در همان جهت ناشی می‌شود. آمریکا هم اکنون در سه راستا عمل میکند که به حد کافی نگران‌کننده هستند: ۱- تحریم اقتصادی ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل (بعد اقتصادی) یا فشار اقتصادی. ۲- تحریکات وسیع برای برانگیختن نفرت قومی در میان ملیت‌های ایران و دامن زدن به گرایش‌های جدایی طلبانه (بعد سیاسی و اجتماعی). ۳- وجود بزرگترین ناوگان‌های آمریکا در خلیج فارس (بعد نظامی). نتیجه روشن است؛ با همین شیوه‌ها عراق را از پای در آوردند. اما حمله نظامی بدون تردید مثل عراق نخواهد شد. احتمالاً آن‌ها حمله‌ای محدود و ضربتی و موثر به مراکز مهم خواهند داشت تا بیشتر بتوانند استفاده تبلیغی برای سرنگونی حکومت اسلامی ببرند. آمریکا این تجربه را به خوبی دارد که با سربازان‌شان نمی‌تواند وارد و در خاک ایران مستقر شود اما می‌تواند به بهانه حمله به مراکز اتمی و نظامی بسیاری از تأسیسات کشور مانند نیروگاه‌ها و شبکه برق را از کار ببرد و زندگی مردم را از جهنمی که هست بمراتب بدتر کند و از این راه با به هم ریختن تعادل روانی و اقتصادی جامعه به اهداف‌شان دست پیدا کند.

گزارشگران

نقش و جایگاه روشنفکران سیاسی مستقل در بحران موجود کدامند؟ و آیا این نکته صحیح است که یکی از اهداف مهم سیاست‌های جنگ افروزانه جمهوری اسلامی خاموش کردن صدا و خیزش‌های اخیر جنبش‌های درون کشور از جمله زنان و معلمان و کارگران می‌باشد؟

شهاب شکوهی

بدون تردید یکی از نگرانی‌های آمریکا و متحدان‌شان در حمله به ایران ترس از متحد کردن و رادیکالیزه کردن جامعه است. چرا که با این اتفاق ممکن است رادیکالیزه کردن منطقه خاور میانه را هم که به بشکه باروت میماند پیش بیاورد. پس

اساساً یکی از اهداف اولیه و پایه‌ای آمریکا می‌تواند تجزیه و افتراق بین ملیت‌های مختلف باشد. و از این رو سرکوب کارگران و مخالفان رادیکال جزء برنامه آنها قرار دارد. حال این عمل اگر به تحریک آمریکا و توسط رژیم ایران انجام شود چه بهتر. ما میبینیم انواع تحریکات توسط رسانه‌های انجام می‌گیرد و هر حرکت اعتراضی مردم؛ به حساب آمریکا به راحتی سرکوب می‌شود این‌ها در نهایت اگر تشکل رادیکال‌اژش در نیاید منجر به سرخوردگی و بی‌تفاوتی مردم خواهد شد. در تاریخ قدرت‌گیری آمریکا کجا دیده شده که آنها برای مردمی دموکراسی آورده باشند پس این دل‌سوزی‌های لس‌آنجلسی چیست که با هزینه سنگین انجام می‌گیرد. از طرفی آیا جمهوری اسلامی بعد از ۲۸ سال جنایت و بدبخت کردن مردم حالا می‌تواند از موضع مردم با آمریکا مخالف باشد. طبیعتاً هر دو ی آنها به شکل‌های مختلف در سرکوب مردم از هم پیشی می‌گیرند.

گزارشگران

گفته میشود حجم و گستردگی نیروهای نظامی آمریکا و وابستگی‌شان در ادامه اعزام ناوهای هواپیمابر و پرسنل نظامی در منطقه خلیج فارس در اندازه‌های پیش از وقوع جنگ و اشغال نظامی کشور عراق است. آیا این امر بر احتمال آغاز جنگ با ایران می‌افزاید؟

شهاب شکوهی

در با لا توضیح دادم که یکی از احتمالات جدی، حمله محدود نظامی به مراکز حیاتی زندگی مردم خواهد بود. که از آن بهره‌زیادی خواهند برد. یادمان نرود که در عراق قبل از حمله نظامی مدتها فشار اقتصادی و سیاسی را بر مردم تحمیل کردند و بعد حمله کردند. ما آشکارا می‌بینیم تحریم اقتصادی شروع شده؛ فعالیت‌های تجزیه طلبانه مدت‌هاست که در مناطق محروم در جریان است و سوء استفاده از نارضایتی مردم هر روزه در تبلیغات‌شان دیده می‌شود. به نظر من ما نباید منتظر حمله نظامی اشغال‌گرانه باشیم. چنین چیزی به احتمال زیاد اتفاق نخواهد افتاد ولی جنگ روانی که مردم را کاملاً بهم بریزد مدتهاست که شروع شده.

گزارشگران

چنانچه و مفروض چنین اتفاقی روی دهد بنظر شما اهداف حملات نظامی مهاجمان خارجی در ایران کدامند؟

شهاب شکوهی

در نهایت تسلط بر حاکمیت ایران مد نظر آنهاست ولی برای رسیدن به آن هدف باید همه مانع‌ها را از جلوی رویشان بر دارند. توجیه و آماده کردن مردم آمریکا و اروپا؛ ضعیف کردن و از هم پاشیدن توان بسیج و حتی اداری حکومت؛ تفرقه انداختن و دادن وعده‌های بزرگ و عوام فریبانه به مردم؛ اختلاف ایجاد کردن در میان حکومت‌گران و... اما احتمال حمله به نظر من روی این هدف‌ها خواهد بود. مراکز تجمع نیروهای نظامی؛ مراکز حیاتی اقتصادی مثل نفت و گاز و کارخانه جات تولید اسلحه؛ مراکز حیاتی و مهم مثل کارخانجات تولید برق؛ سد‌ها و پل‌های اصلی ارتباطی؛ فرودگاه‌ها و هر آن‌چه که در توجیه مخفی‌گاه امکانات هسته‌ای و استفاده نظامی بگنجد. من فکر نمی‌کنم ابتدا به جاهای غیرنظامی که خیلی مشخص است هر چند هم مهم باشند مثل رادیو تلویزیون حمله شود. آنها می‌خواهند پشت جبهه حکومت را نه با عملیات نظامی بلکه با تبلیغات و ترساندن و در

گفتگوی سایت گزارشگران با شهاب شکوهی
نهایت تحریک مردم برای شورش به نفع آن ها بدست بیاورند.

گزارشگران

نقش نیروهای ضد جنگ و حامیان صلح را در داخل و خارج از کشور چگونه ارزیابی میکنید؟

شهاب شکوهی

پاسخ: به نظر من نقش نیروهای داخل و خارج این روزها از همه تاریخ حیات جمهوری اسلامی مهم تر است چرا که فاجعه حمله امریکا از فاجعه وجود نکبت بار حکومت اسلامی بسیار خطرناکتر می تواند باشد. پس بدون تردید بر همه ایرانیان و خارجیان انسان دوست است که از چنین فاجعه ای با هر شکلی و از هر طریقی جلوگیری کنند. و پر واضح است که هم سویی وهم صدایی همه ایرانیان آزادی خواه (نه وابسته گان به امریکا یا متوهمین به جمهوری اسلامی) برای جلوگیری از چنین فاجعه ای بسیار حیاتی است؛ همه، از هر قشری که باشند باید کمک کنند که این امر اتفاق نیفتد. وقتی میگویم همه ایرانیان عمداً منظورم یک حرکت ملی است که بیشترین انسانهایی را که قلبشان برای مملکت شان می تپد را در بر بگیرد. ما در سالهای اخیر بارها دیده ایم که اعتراضات وسیع مردم در داخل و خارج چقدر در کند کردن حرکت حکومت گران نقش داشته.

گزارشگران

از صدای سوم یا راه و خط سوم گفته میشود. این صدا چه مختصاتی دارد و چگونه صفوف خود را سازمان خواهد داد؟

شهاب شکوهی

نیروی سوم می تواند تعاریف مختلفی داشته باشد. به نظر من هر نیرویی که در جهت منافع مردم یک جامعه حرکت کند در این مقوله جای می گیرد. این نیرو الزاماً فقط کارگران و زحمت کشان نمی توانند باشند بلکه فرا تر؛ تمامی کسانی که نمی خواهند سرنوشتشان را جمهوری اسلامی یا امپریالیست ها تعیین کنند، در مقطعی در مقابله با این خطر می توانند با هم همسو شوند. این روزها ضرورت این همسویی از هر زمانی دیگر لازم تر است. مردم ایران در این چند سال هم عمل کرد امریکا را (مخصوصاً در عراق) به خوبی دیده اند و هم جمهوری اسلامی را به خوبی می شناسند. طبیعتاً آن ها نیاز دارند که به تشکل های خود باور کنند و جو همبستگی دموکراتیک برخاسته از پایین را که در این سال ها به وجود آورده اند، تقویت کنند. خوشبختانه در این سال ها می بینیم که جهت این خود باوری و تشکل یابی رو به گسترش است.

گزارشگران

گفته میشود که بزرگترین و موثرترین نیروی ضد جنگ در داخل کشور آمریکا و به تعبیری شهروندان این کشور میباشد. آیا این نکته يك حقیقت است؟

شهاب شکوهی

من هیچ تردیدی ندارم که مهمترین و موثرترین نیروی باز دارنده در هر کشوری مردم آن کشور خواهند بود. ما دیدیم که علی رغم منافع مشترک دمکرات ها و جمهوری خواهان، آنها در سیاست شان نسبت به جنگ اختلاف پیدا کرده اند که این یکی از دلایل فشار نیرومندی است که

از طرف رأی دهندگان آمریکایی وارد میشود. در انتخابات سال آینده امریکا این فشار ممکن است بیش از انتخابات نوامبر گذشته باشد. در صورت شکست، جمهوری خواهان مجبور خواهند شد سال ها برای بدست آوردن مجدد قدرت تلاش و هزینه سنگین کنند. به هر حال در امریکا و به طور کلی در کشور های غربی یک نیمچه دمکراسی بی وجود دارد که با استفاده از آن مردم میتوانند بر حکومت گران فشار بیاورند و افکار عمومی در جهت گیری های سیاسی این کشورها بی تاثیر نیست و حکومت کنندگان ناگزیرند به آن توجه کنند.

گزارشگران

تاثیرات تحریم اقتصادی ایران از جانب شوراي امنیت و وابستگان را چگونه ارزیابی میکنید؟

شهاب شکوهی

تاثیر تحریم اقتصادی معمولاً با ظاهری آرام ولی باطنی خطرناک به پیش می رود. آنچه در عراق اتفاق افتاد در واقع خالی کردن زیر پای مردم در طی سالها تحریم اقتصادی بود که حتی شاید صدام هم از نتیجه آن غافل ماند. مردم گرسنه عصبی هستند و انسانهای عصبی ممکن است تجزیه طلب شوند یا زیر بار هر قلدری بروند و متأسفانه همین حالا می بینیم که در میان مردم ایران بواسطه گرانی و فشار روانی ناشی از فضای به وجود آمده و نیز آگاهی مردم از سرنوشت عراق، نگرانی از آینده و ناامیدی به شدت در حال گسترش است و این چیزی است که دقیقاً امریکا می خواهد.

گزارشگران

جریان و پشت پرده گروگانگیری 15 ملوان انگلیسی که هم اکنون دست به افشاگریهایی چند زده اند و تیتراخبار جهان را بخود اختصاص میدهند را چگونه ارزیابی میکنید؟

شهاب شکوهی

من فکر می کنم اصلاً برای حکومت های ایران و انگلیس مهم نبود که به لحاظ فنی سربازان در کجا واقع شده بودند. آن ها هر دو منفعی دارند که با هر بهانه ای برای آن منافع ممکن است سناریویی راه بیندازند. من به عنوان یک ایرانی نه به انگلیس و نه به هیچ قدرت دیگری حق نمی دهم که وارد خاک ایران بشوند. آن ها که از هزاران کیلومتر آن طرف تر آمده اند، اصلاً حق حتی رژه رفتن در جلوی مرز های ما را هم ندارند. منتهی مشکل ما این است که حکومتی در ایران حکم رانی میکند که به ظاهر از آب و خاک ایران دفاع می کند ولی در اصل منافع سیاسی و اقتصادی خودش را می خواهد حفظ کند. موضوع آن سربازان ممکن بود به راحتی حل شود یا به شروع جنگی خانمان سوز منجر شود که خود عمداً راه انداخته باشند. در این میان مردم نقشی نخواهند داشت جز مصیبتی که در ایجاد آن کسی نظر آنها را نخوایسته است.

گزارشگران

لاریجانی نماینده ارشد مذاکرات هسته ای جمهوری اسلامی بتازگی اعلام کرده که رژیم ایران آماده تفاهم با کشورهای غربی است. این زیگزاک را چگونه تحلیل میکنید؟

شهاب شکوهی

سخنان لاریجانی و یا در کل موضع گیری ایران بدین شکل چیزه تازه ای نیست بر همه روشن است که در جمهوری

گفتگوی سایت گزارشگران با شهاب شکوهی

اسلامی جناح بندی تو در تویی وجود دارد و بارها دیده ایم که هم دیگر را هم خنثی میکنند. اما در حقیقت جناحی از آن ها همیشه آماده امتیاز دادن است و جناح دیگر در ظاهر مقاومت میکند و به تجربه دیده ایم که جمهوری اسلامی زرنگ تر از آن است که راحت دم به تله بدهد. حالا هم در قدرت خوب یاد گرفته اند که چگونه با سیاست بازی کنند. طبیعی است که اگر زیگزاگ می زنند و یا شعار می دهند همه بستگی به شرایط شان دارد این روزها نشان از این دارد که امریکا تقریباً به تمام هدف هایش در این چند وقت رسیده و به نظر می رسد که جمهوری اسلامی را به شدت نگران کرده از این رو در پی راه حلی هستند که به سرنگونی آنها منجر نشود هر چند به نظر من آن ها در موضع ضعف هستند و هر چه امتیاز هم بدهند فایده ای ندارد و تنها نیروی که می تواند از بروز جنگ جلوگیری کند نیروی سوم، یعنی نیروی مردم ایران و همچنین افکار عمومی مترقی جهان است.

گزارشگران

در حال حاضر چه تحلیلی از افکار عمومی داخل و خارج کشور در مورد جنگ دارید؟ با توجه به اینکه برخی از احزاب و نهادهای چپ در اروپا بنوعی همسویی با رژیم میبردارند و تنازعات موجود و سیاستهای جنگ افروزانه رژیم جمهوری اسلامی را که میتواند فجایعی غیر قابل جبران بلحاظ انسانی و اقتصادی ببار آورد، نادیده می انگارند؟

شهاب شکوهی

مردم در داخل کشور و همچنین در خارج در طول سال ها حوادث تلخ و غم انگیزی را تجربه کرده اند و درسهای زیادی اندوخته اند. و قدر مسلم این است که اگر آزادی انتخاب داشته باشند هرگز با راههای منتهی به موافقت نمیکنند. ولی بدبختانه بواسطه فشار های اقتصادی که تا عمق وجود مردم هم تاثیر گذاشته و بواسطه تبلیغات مسموم حکومت، مخالفت های موثر با ماجراجویی های رژیم به سرعت و گستردگی لازم شکل نمیگیرد. بنابراین، وظیفه فعالان سیاسی بسیار مهم است. اما در مورد مخالفان ضد جنگ و ضد امپریالیسم در غرب، باید توجه داشت که اولاً غالب آنها عمدتاً در ضدیت با حکومت های خودشان است که به واکنش دست میزنند و مصیبت هایی را که ما از دست رژیم جمهوری اسلامی میکشیم، به درستی نمیدانند. و بسیار مهم است که ایرانیان خارج کشور تلاش کنند تصویر درست و دقیقی از واقعیت های ایران ارائه بدهند. در واقع اهمیت راه سوم یعنی مخالفت با جمهوری اسلامی و امپریالیسم امریکا در خارج از کشور نیز بسیار مهم است. وقتی که دشمنان داخلی و خارجی با امکانات وسیع تبلیغاتی شان مردم را محاصره کرده اند، در واقع وظیفه نیروهای سوم و همه انسانهای شریف مدافع مردم بمراتب سخت تر میشود. و از این روست که تلاش شما و همه دست اندر کاران اطلاع رسانی را من به سهم خودم قدر می گذارم..

موفق باشید

شهاب شکوهی

۱۶/۴/۲۰۰۷

با تشکر از شما : بهروز سورن

19.4.2007

برگرفته از سایت : گزارشگران

www.gozareshgar.com

گفتگوی سایت گزارشگران با ح. ریاحی

با تشکر از اینکه در این گفتگو شرکت میکنید
گزارشگران

www.gozareshgar.com

گزارشگران:

جنگ تا چه حد قریب الوقوع است؟

ح ریاحی:

بنظر من در شرایط کنونی که آمریکا در باتلاق عراق مانده است و روز به روز تلفات و خساراتش ابعاد گسترده تری بخود میگیرد، جنگ بخصوص در شکل کلاسیک آن، نه قریب الوقوع است و نه برای آمریکا دارای صرفه و نتایج امید بخش. در عین حال آمریکا شمشیر داموکلس را بر سر ایران با تدارک وسیع نظامی و ایجاد پایگاههای جدید در اطراف ایران همچنان بلند نگه داشته است تا در صورت ایجاد زمینه مناسب نقشه اصلی خود که ایران است و نه صرفاً تعویض رژیم را به اجرا درآورد.

بنابر این، نباید خطر نوعی حمله و وارد کردن ضرباتی در مراکز حیاتی کشور را منتفی دانست. در حال حاضر آمریکا بدیل های دیگر را پیش میبرد و به آزمون میگذارد. مثلاً تشدید محاصره اقتصادی، راه اندازی گروههای ایدانی در مرز ها و استانهایی که زمینه فراهم است. مشکلات آمریکا در رابطه با ایران، مشکلاتی چون در اختیار نداشتن بدیل سر براه و پر قدرت که در ایران هم پایگاه اجتماعی داشته باشد، از دست دادن حیثیت بین المللی سیاسی حتی در میان مردم عادی ایران و عراق، مخارج سرسام آور جنگ، قدرت گیری روز افزون اسلام گرانی و پیشروی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی در منطقه، همگی آمریکا را تا حد ملموسی محتاط کرده است و بهمین دلایل تا همه کارت های غیر نظامی را بازی نکند سراغ آخرین کارت خود که در عراق تجربه کرده است نمرود.

گزارشگران:

نقل و انتقالات نظامی امریکا تا چه حد جنگ را محتمل میکند؟

ح ریاحی:

این نقل و انتقالات را نباید صرفاً به ایران مرتبط دانست. نباید فراموش کرد که آمریکا و موثفین آن هنوز تکلیف نهانی خود در عراق را هم صد در صد نمیدانند چون در صورت تقسیم رسمی عراق به سه کشور شیعه، سنی و کرد تازه مشکلات با ایران و ترکیه شروع خواهد شد. از طرف دیگر آمریکا در پاکستان و بخصوص افغانستان هم هیچگونه موفقیتی نداشته است. به این 2 مسئله باید مساله خلقها را در کل این منطقه افزود، خلقهایی که تحت ستمند و از کمترین حقوق دمکراتیک بی بهره.

اگر بخصوص در ایران و پاکستان هرج و مرج بوجود آید، سامان دادن امپریالیستی به آن کار بسیار سختی خواهد بود. نقل و انتقالات نظامی را باید به کل مسائل این منطقه بسط داد تا بتوان برای آن فلسفه و منطقی دست و پا کرد و این را هر کس میداند که نه ایران و نه پاکستان در صورت حمله آمریکا دوام چندانی نخواهند آورد. حتی با داشتن سلاح اتمی، در صورتی که سناریوی

گفتگوی سایت گزارشگران با ح. ریاحی

ح ریاحی:

اکنون با تلفات و خسارات وارده که سنگینی آن تنها بر دوش مردم عادی آمریکاست، اگر دیگر نقاط جهان بخصوص مردم عراق که بزرگترین بازنده ی این جنگند را در نظر نگیریم، آمار از دست دادن وجهه بوش نکته بالا را تائید میکند. حتی کار بجایی کشیده شده که بیشتر سناتورهای جمهوریخواه نیز مخالف ادامه ی جنگند و تائید بودجه کلان برای آن.

دستگاه حکومتی بوش به پارلمان و افکار عمومی مردم هم هیچ توجهی ندارد و همانطور که دیدیم علی رغم مخالفت پارلمان با افزایش نیروی نظامی، بوش سی هزار نیروی دیگر را برای فرستادن به عراق آماده میکند. نکته ی قابل توجه اینکه هم بوش و هم حزب دمکرات هر دو در بن بست قرار گرفته اند که روز به روز بیشتر مساله زا میشود و حتی در جناح دمکرات های آمریکا نیز وفاق همه جانبه برای خروج از عراق در کار نیست. اگر بیاد داشته باشیم ال گور از ابتدای امر مخالف سر سخت لشگرکشی به عراق بود و در آن حزب تنها نماینده مخالف، بقیه همه موافق جنگ بودند. هم اکنون هم این دو گانگی در حزب دمکرات آمریکا وجود دارد.

گزارشگران:

تاثیرات تحریم اقتصادی ایران از جانب شورای امنیت و وابستگان را چگونه ارزیابی می کنید؟

ح ریاحی:

تاثیر هر تحریم اقتصادی در درجه نخست وخامت خود را بر مردم عادی تحمیل میکند و هم اکنون هم در بالا رفتن تورم و گرانی این تاثیر را گذاشته است ولی ایران در مقایسه با عراق در وضعیتی است که میتواند سالها دوام بیاورد و همین تحریم را برای خود به امتیازی جهت مظلوم نمایی از یک سو و غارت هر چه بیشتر همان نان بخور و نمیری که در زیر خط فقر برای بخشی از مردم قائل است، تبدیل کند.

شورای امنیت و وابستگان برای تخفیف عطش جنگ طلبی بوش و دارو دسته اش راه کم ضرر تر را برای خود در پیش گرفته اند. ولی تیغ شورای امنیت هم کندتر از آنست که تاثیری داشته باشد، بخصوص با حق وتوهانی که چند کشور بزرگ سرمایه داری در آن دارند.

گزارشگران:

نقش نیروهای ضد جنگ و حامیان صلح در داخل و خارج کشور را چگونه ارزیابی میکنید؟

ح ریاحی:

در حال حاضر، از آنجا که در داخل نه آزادی نظرخواهی بیطرفانه از مردم وجود دارد و نه سازمانها و احزاب آزادی که بتوان از بررسی های آنان نتیجه ای علمی اتخاذ کرد، داور روی نیروی ضد جنگ در داخل کار مشکل و در عین حال نادرستی است، بخصوص که زمینه های نارضایتی مردم بسیار است. اما آنچه مسلم است مردم ما نتایج 8 ساله جنگ با عراق و تجارب کشتار ها و قتل عام زندانیان سیاسی و هر نوع دگر اندیشی در خلال جنگ را

ایجاد هرج و مرج و تقسیم ایران هم در کار باشد در آنصورت آمریکا مجبور است همانند منطقه بالکان آنرا با امپریالیسم اروپا تقسیم کند و این با اهداف اساسی آمریکا در تناقض است. مساله دیگری که در همین مورد باید در نظر داشت اینکه در ایران بخش وسیعی از مردم با اشغال و دخالت نیروی بیگانه از یک سو و با جمهوری اسلامی ایران از دیگر سو مخالفت جدی دارند و این خطر که کنترل از دست هر دو ارتجاع خارج شود، هر دو را به محاسبه معادلات دیگری نیز وا میدارد. جنگ همیشه نمیتواند برکت باشد. مردم ایران حدود سه دهه است که سرکوب می شوند و ثروت ملیشان بریاد داده میشود و اینها همه آنها هم اکنون دیگر با پوست و استخوان درک کرده و میکنند، این ملت، ملت 28 سال پیش نیست که با یک شعار احساساتی شود و میلیونی جان خود را فدای جنگ، وعده های آن دنیایی کند، حاصل این اشتباهش را امروزه به عینه می بیند و از همین روست که محتاط و در عین حال حساب شده عمل میکنند.

گزارشگران:

اهداف حملات نظامی مهاجمان خارجی در صورت وقوع جنگ در ایران کدامند؟

ح ریاحی:

همانطور که در پاسخ به سوال اول اشاره کردم هدف حمله نظامی آمریکا به ایران سلطه مطلق و بی چون و چرا بر این کشور بعنوان سرزمین غنی ترین منابع زیرزمینی خاورمیانه و شاهراهی ژئوپولیتیک است تا از این طریق هم بتواند منابع زیر زمینی را به یغما برد و هم به دیگر کشورهایی که با ایران رابطه دارند سیاستهای خود را دیکته کند. بنابر این مهاجمان دیگر تنها با به خط کردن خود پشت سر آمریکا ممکن است بتوانند ازین نمذ کلاهی هم برای خود دست و پا کنند. این سیاستی است که البته با بسیاری از کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری سرباز خانه ای همچون چین و روس نخواهند پذیرفت. یا بسادگی و بدون گرفتن امتیازات زیاد زیر بار نخواهند رفت. بهر رو، علاوه بر اشغال ایران و تقسیم مجدد امپریالیستی آن، هدف دیگر جنگ احتمالی از میان بردن نفوذ ایران در منطقه خلیج فارس و کل خاورمیانه و کشورهای اسلامی است. اما اکنون قدرت گیری جمهوری اسلامی در منطقه به آن اندازه رسیده است که، دست کم، کشورهای امپریالیستی اروپا تا آنجا که میتوانند به راه حل های سیاسی متوسل شوند و در چانه زنی های پشت پرده سعی می کنند آمریکا را به چنین راه حل هائی تشویق کنند. چنین سیاستی با تحریم ها تناقضی ندارد و در تحلیل نهانی اروپا نیز از قدرت گیری بنیادگرانی بیم دارد و در صلح و آرامش بیشتر میتوانند به غارت این منطقه امید داشته باشند.

گزارشگران:

آیا این نکته که بزرگترین نیروی ضد جنگ در داخل کشور آمریکا و شهروندان این کشور هستند صحیح است؟

گفتگوی سایت گزارشگران با ح. ریاحی

از یاد نبرده اند و اگر زمینه‌ی نظر خواهی آزادانه‌ی وجود داشت، بنظر من بزرگترین نیروی ضد جنگ را میشد در خود ایران سراغ گرفت و نشان داد. در خارج از ایران نیز نیروی ضد جنگ و طرفدار صلح کم نیستند ولی پراکنده و غیر سازمانیافته‌اند.

گزارشگران:

در حال حاضر چه تحلیلی از افکار عمومی داخل و خارج کشور در مورد جنگ دارید؟ با توجه به اینکه برخی از احزاب و نهادهای چپ در اروپا بنوعی همسویی با رژیم میپردازند و تنازعات موجود و سیاستهای جنگ افروزانه رژیم جمهوری اسلامی را که میتواند فجایعی غیر قابل جبران بلحاظ انسانی و اقتصادی ببار آورد، نادیده می‌انگارند

ح ریاحی:

متأسفانه در خارج از ایران هستند احزاب و نهادهای چپی که همسویی عملی با رژیم داشته‌اند و بگونه‌ای احساسی به ابر قدرت بودن آمریکا برخورد میکنند بدون اینکه در نظر بگیرند که جمهوری اسلامی طی حدود سه دهه بر سر مردم چه آورده و از سیاست تحریک، جنگ افروزی و مانورهای مختلف نظامی چه اهدافی را دنبال میکند. در واقع این نیروها به همان توهم ضد امپریالیستی امثال این رژیم دچار شده‌اند.

اگر این نیروها لحظه‌ای به سیاست تا کنونی رژیم چه در داخل و چه در خارج و سیاست امپریالیسم در منطقه و جهان عمیقاً میاندیشیدند و نتیجه این سیاست‌ها را برای میلیونها مردم ستمدیده‌ی این منطقه بررسی میکردند به چنین خطای جبران ناپذیری گرفتار نمیشدند.

این احزاب از یاد برده‌اند که خمینی جنگ را یک برکت اعلام کرد و توانست طی 8 سال نه تنها هر نوع صدامی آزادی خواهی و استقلال و برابری طلبی را در گلو خفه کند بلکه بر بحران‌های سیاسی و اقتصادی نیز سرپوش بگذارد و اگر دوباره جنگ داشته باشد نیز در همین راستا از آن سوء استفاده خواهد کرد.

گزارشگران:

لاریجانی نماینده ارشد مذاکرات هسته‌ای جمهوری اسلامی بتازگی اعلام کرده که رژیم ایران آماده تفاهم با کشورهای غربی است. این زیگنال را چگونه تحلیل میکنید؟

ح ریاحی:

این سیاست جدیدی نیست. رژیم در مساله اتمی همیشه سیاست وقت کشی و به نعل و میخ زدن را پیش برده و چون در این زمینه ضروری ندیده‌اند ادامه میدهد. در عین حال باید توجه داشت که کل جناحهای حکومتی بر سر مساله اتمی یکپارچه نیستند و تاثیر متقابل این نیروها بر یکدیگر معمولاً گاه نتایج غیر منتظره‌ای را ببار میآورد. ولی در هر حال رژیم همیشه هر جا سمیه پر زور بوده کوتاه آمده است و این درس را خمینی با نوشیدن جام زهر به آنها آموخته است.

گزارشگران:

جریان پشت پرده گروگانگیری 15 ملوان انگلیسی که هم اکنون دست به افشاگریهایی چند زده‌اند و تیترا اخبار جهان را بخود اختصاص میدهند را چگونه ارزیابی میکنید؟

ح ریاحی:

از جمله سیاستهای رژیم طی این حدود سه دهه سیاست فرافکنی بوده و در این کار حالا تجربه پیدا کرده است. فرافکنی مشکلات و بحران‌ها به خارج برای سرپوش گذاشتن بر ضعف خود، خصومت ذاتی با دموکراسی و حقوق انسانی و دفاع از سرمایه به خشن‌ترین شکل ممکن. تا کنون برای این گروگان‌گیری چند نکته روشن شده است:

اول اینکه رژیم معامله‌ای را با آمریکا و انگلیس به ثمر رسانده و دیپلمات خود را آزاد کرده است.

دوم: در سطح نیروهای بین‌المللی بنیادگرای اسلامی بر وجهه خود افزوده است و این است که رژیم با آن در داخل بسیار میتواند تبلیغ کند.

سوم اینکه بنوعی در یکپارچگی سیاست جنگی آمریکا و انگلیس در عراق خدشه وارد کرده است. باید برای معاملات پشت پرده‌ای دیگر البته جا گذاشت، معاملاتی که نمیتوان به یقین حکم داد و حوادث بعدی در منطقه روشن خواهد کرد. آنچه تا حدودی مسلم است، رژیم میخواهد هم جواز بقا را از امپریالیسم دریافت کند و هم نشان دهد که ضعیف نیست، نه عراق است و نه افغانستان و علاوه بر جواز بقا باید در منطقه بعنوان یک نیروی پر قدرت به رسمیت شناخته شود و این مساله ایست که آمریکا نمیتواند آنرا هضم کند. بخصوص که دست ایران را در سراسر خاورمیانه بر دامن خود لمس کرده است.

گزارشگران:

نقش و جایگاه روشنفکران سیاسی مستقل در بحران موجود کدامند؟ و آیا این نکته صحیح است که یکی از اهداف مهم سیاست‌های جنگ افروزانه جمهوری اسلامی خاموش کردن صدا و خیزش‌های اخیر جنبش‌های درون کشور از جمله زنان و معلمان و کارگران میباشد؟

ح ریاحی:

از آنجا که این سوال کلی است، به روشنفکرانی که به صدای سوم باور دارند میپردازم نه روشنفکران دستگاهی که حدود سه دهه است در خدمت به بنیادگرانی حتی از نابودی فرهنگ و ادب کشور هم فروگذار نکرده‌اند. اما روشنفکرانی که به صدای سوم یعنی خط مستقل و جدا از دخالت بیگانه و در مقابله با رژیم موضعگیری دارند، در مجموع نه با محاصره اقتصادی موافقت نه با جنگ و خونریزی. صدای آنها فریاد میلیونها انسان گرسنه، بیکار، بی‌خانمان، معتاد، گرفتار آپارتاید جنسی و ستمهای قومی و مذهبی است. فریاد انسانهاییست که برای سیرکردن شکم خود و فرزندان خویش اعضاء بدن خود را میفروشند و رژیم حتی در این سالها، آنها را به این کار تشویق می‌کند. فریاد کارگران و معلمینی است که نه تنها زیر خط فقر زندگی میکنند بلکه رژیم همان حقوق زیر فقر آنها را

ماههاست غارت کرده و نمیدارد، فریاد همه ی خلقهای ستمدیده ایست که دهه هاست برای کمترین حقوق دمکراتیک خود صدها هزار کشته و معلول داشته اند، فریاد میلیونها زن ستمدیده ایست که حتی برای خرید باید از شوهرانشان اجازه بگیرند و رنگ لباس خود را هم به دلخواه نمیتوانند انتخاب کنند و فرهنگ مرد - مذهب سالاری رژیم تا پستوی خانه ها هم برایشان تکلیف تعیین میکند، فریاد هزاران دگر مذهبی است که بخاطر داشتن دینی دیگر سرکوب میشوند، صدای این روشنفکران صدای جنبش اجتماعی رادیکالی است که در اعماق می جوشد و خود را برای تعیین تکلیف نهانی هم با امپریالیسم و هم با ارتجاع از هر نوعی آماده میکند.

این روشنفکران شعار آزادی، صلح، برابری سیاسی و اجتماعی را سر داده اند و از آن دفاع و آنرا همه جا تبلیغ میکنند. این جایگاهی است که باید روز به روز تقویت و در دادن آگاهی به مردم برای پیوستن به آن تلاش کرد. در عین حال، این روشنفکران وظیفه افشای آندسته از به اصطلاح روشنفکرانی که يك روز اصلاح طلبند، روز دیگر تبلیغ شرکت در جنگ در صورت حمله آمریکا و روز سوم موافق دخالت نیروهای خارجی در امور ایرانند را نیز بر عهده گرفته اند و آنرا بنفع جنبش اجتماعی رادیکال میدانند.

اهمیت این وظیفه روز به روز افزایش مییابد. بخصوص هم اکنون که جنبش های اجتماعی نیرومند تر از گذشته شده اند و مسلماً یکی از اهداف رژیم در ایجاد بحران در خارج، مهم جلوه دادن آن و سرکوب اکثریت مردم است که پیگیری این خواستها و تحقق آنرا دنبال میکنند و دیگر هیچگونه توهمی نسبت به رژیم ندارند.

گزارشگران:

از صدای سوم یا راه و خط سوم گفته میشود. این صدا چه مختصاتی دارد و چگونه صفوف خود را سازمان خواهد داد؟

ح ریاحی:

صدای سوم در حال شکل گیری است و از هم اکنون نمیتوان پیشبینی دقیقی از نوع سازماندهی آتی آن داشت ولی جاثمیه این صدا استقلال، دفاع از صلح و برابری های سیاسی و اجتماعی خواهد بود و نیروی اصلی آن جنبش رادیکال کارگران، مزد و حقوق بگیران، زنان، جوانان و همه ازادخواهان دمکرات، خلق ها و اقلیت های مذهبی است.

با تشکر از شما

بهروز سورن

27.4.2007

برگرفته از سایت: گزارشگران

www.gozareshgar.com

.....

سلام و ممنون از پاسخ مثبت به درخواست سایت

گزارشگران:

از جمله نگرانی ها و گره های فکری و عمومی ایرانیان و بخصوص تحلیل گران سیاسی، احتمال حمله نظامی آمریکا و متحدانش و وقوع جنگی است که آتش بیار معرکه آن از سونی سران جمهوری اسلامی و از جانب دیگر امپریالیست های اشغالگر هستند که در بحرانی در منطقه و در طی ماههای گذشته از هیچ کوششی دریغ نکرده اند. تا چه حد این احتمال با واقعیات موجود و پارامترهای سیاسی این بحران در تطابق قرار دارند؟

ارژنگ بامشاد:

دولت جورج بوش در راستای سیاست های نومحافظه کاران آمریکا برای تسلط کامل بر منطقه ی حساس و نفت خیز خلیج فارس از یک سو و درهم شکستن قدرت های منطقه ای و آسوده کردن خیال اسرائیل از سوی دیگر، به کشور عراق حمله کردند و با در هم شکستن قدرت نظامی این کشور آن را به اشغال کامل خود درآوردند. همین سناریو برای در هم شکستن قدرت نظامی ایران و تسلط کامل بر نفت خلیج فارس و دریای خزر در برنامه ریزی های نومحافظه کاران در نظر گرفته شده است. دولت اسرائیل نیز با جدیت تمام و با استفاده از تمامی کانال های فشار خود به دولت آمریکا قصد آن دارد که اجرای این سناریو را در دستور کار دولت آمریکا قرار دهد. دولت جورج بوش و برنامه ریزان او در راستای اجرای این سناریو، تمامی امکانات نظامی خود را بسیج کرده اند. آن ها به اتکا به موضوع پرونده ی هسته ای جمهوری اسلامی و سیاست های نابخردانه رهبری رژیم که باعث ایجاد یک وفاق جهانی علیه ایران شده است، خود را در وضعیت حق به جانب می ببیند و حق امکان استفاده از نیروی نظامی علیه ایران را برای خود محفوظ داشته اند. در همین راستا ناوگان های هواپیمابر جنگی متعددی به آب های خلیج فارس اعزام کرده اند، با همکاری نزدیک عربستان مسئله سوخت هواپیماهای جنگی خود را به سرعت حل کرده اند، نزدیک به 4000 نقطه از خاک ایران را برای موشک باران و بمب باران مشخص کرده اند. جدا از تدارکات گسترده نظامی آمریکا، دولت اسرائیل نیز در هم آهنگی با آمریکا، روی بمباران تأسیسات اتمی ایران برنامه ریزی کرده است تا جایی که ایهود المرت نخست وزیر اسرائیل در مصاحبه با نشریه فوکوس آلمان (شماره 18 - 30 آوریل 2007) گفت می توان با ده روز موشک باران تأسیسات اتمی ایران، پروژه ای هسته ای این کشور را سال ها به عقب برگرداند هر چند نتوان آن را به کلی نابود کرد. این مجموعه اقدامات نشان می دهد که دولت بوش تدارکات نظامی برای حمله نظامی با بمباران وسیع ایران را تا مرحله ی اجرایی به پیش برده است و تنها دستور رئیس جمهور این کشور می تواند یک جنگ دیگر را به منطقه تحمیل کند.

اما قصد سیاسی و تدارکات کامل نظامی تاکتونی برای قطعی دانستن حمله نظامی به ایران کافی نیست. هم اکنون پارامترهای گوناگونی در حوادث منطقه تأثیرگذار هستند که امکان تصمیمات عجولانه و تک روانه را از نومحافظه کاران سلب کرده است. پاره ای از این عوامل عبارتند از:

گفتگوی سایت گزارشگران با ارژنگ بامشاد

سیاست های جنگ افروزانه جمهوری اسلامی خاموش کردن صدا و خیزش های اخیر جنبش های درون کشور از جمله زنان و معلمان و کارگران میباشد؟

ارژنگ بامشاد:

سیاست جمهوری اسلامی در ماجرای هسته ای و اقدامات تحریک آمیز دولت احمدی نژاد، این ایده را تقویت می کند که رژیم اسلامی برای حفظ بقای خود به بحران آفرینی و حتی یک جنگ محدود نیاز دارد. روشن است که هدف این سیاست جلوگیری از سرنگونی رژیم اسلامی تحت فشار مبارزات مردمی است. گسترش حرکت های توده ای کارگران، معلمان، زنان، جوانان، دانشجویان و خلق های تحت ستم در چند ماه اخیر باعث شده تا کابینه نظامی - امنیتی احمدی نژاد چهره ی واقعی خود را به نمایش بگذارد. از این روست که در یک ماه اخیر با سیاست های سرکوبگرانه دولت اسلامی روبرو هستیم. دستگیری های گسترده در میان جوانان و دانشجویان و زنان و نیروهای ملی و روشنفکران از نتایج این سیاست است. این امر در نطق خامنه ای که حرکت های توده ای را همسویی با آمریکا دانسته بود و سپس سخنان وزیر اطلاعات و فرمانده نیروی انتظامی تردیدی باقی نگذاشته است که نگرانی از گسترش حرکت های مردمی دلمشغولی اصلی سران رژیم اسلامی است و تشدید درگیری با آمریکا و غرب عمدتاً برای ایجاد پوشش کافی در پیشبرد امر سرکوب مردم است.

گزارشگران:

گفته میشود حجم و گستردگی نیروهای نظامی آمریکا و وابستگی آنها در ادامه اعزام ناوهای هواپیمابر و پرسنل نظامی در منطقه خلیج فارس در اندازه های پیش از وقوع جنگ و اشغال نظامی کشور عراق است. آیا این امر بر احتمال آغاز جنگ با ایران می افزاید؟

ارژنگ بامشاد:

همانطور که در پاسخ به سوال اول آمد، این حجم تدارکات نظامی در خلیج فارس با هدف حمله نظامی به ایران و در هم شکستن یک قدرت نوپا و رشد یابنده در منطقه حساس خلیج فارس و دریای خزر است. نمی توان تصور کرد که چنین تمرکز نیروی نظامی و پذیرش هزینه های مالی، انسانی و سیاسی آن فقط یک بازی دیپلماتیک باشد. اما آیا تنها با گسترش حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس می توان امکان حمله نظامی به ایران را قطعی دانست؟ همانطور که در پاسخ سوال اول آمد، پاره ای عوامل جدید در حال شکلگیری است که قدرت تصمیم گیری سریع و یک جانبه را از نوحفاظت کاران تروریست می گیرد.

گزارشگران:

چنانچه و مفروض چنین اتفاقی روی دهد بنظر شما اهداف حملات نظامی مهاجمان خارجی در ایران کدامند؟

ارژنگ بامشاد:

اهداف آمریکا برای حمله نظامی به ایران را می توان چنین بر شمرد:
اول - تسلط کامل بر منابع انرژی در خلیج فارس و دریای خزر. این هدفی است که در مورد عراق نیز مد نظر بود. زیرا هم ایران و هم عراق دارای گسترده ترین ذخیره های نفت گاز در جهان هستند. این هدف با در هم شکستن قدرت ایران و روی کار آمدن یک حکومت دست نشانده مثل خاندان

1- شکست نظامی آمریکا در عراق و هزینه های سرسام آور آن. این امر باعث شده است که نوحفاظت کاران در اجرای نقشه های خود با مشکلات عدیده ای روبرو شوند. طبعاً وقتی آمریکا نتوانسته با مشکلات کشوری چون عراق دست و پنجه نرم کند، درگیر شدن با کشور قدرتمند و پرجمعیت و دارای امکانات گسترده مقاومت، در حساسترین نقطه جهان می تواند عواقب غیرقابل پیش بینی ای داشته باشد.

2- به دنبال شکست آمریکا در عراق و دروغین بودن تبلیغات نوحفاظت کاران سبب شد که در انتخابات اخیر کنگره آمریکا، دمکرات ها اکثریت کرسی ها در کنگره و سنا را از آن خود سازند و در اجرای سیاست های جنگ افروزان نوحفاظت کاران مشکل تراشی کنند. از این رو وارد شدن آمریکا در یک جنگ جدید، بدون جلب موافقت کنگره و سنا هر چند محتمل است اما عواقب دراز مدتی در سیاست آمریکا خواهد داشت که حزب محافظه کار بعید است، بی توجه به این عواقب با ماجراجویی های نوحفاظت کاران همسو شود.

3- شکست اسرائیل در جنگ لبنان، بویژه پس از انتشار گزارش کمیسیون تحقیق اسرائیل، این سناریو که می توان با بمباران های وسیع به هدف های خود دست یافت را با شک و تردیدهای جدی روبرو ساخته است. از این رو با تمرین سناریوی بمباران وسیع ایران، در لبنان و بی نتیجه و مرگ بار بودن آن، بسیاری از تحلیل گران نظامی پنتاگون و هم فکراشان در اسرائیل را به فکر واداشته است

4- شکست آمریکا در عراق، هم چنین شکست سیاست های تکروانه ی آمریکا در عرصه ی بین المللی بود. از این در مورد ایران، دولت آمریکا تلاش می کند تا متحدین اروپایی را دور نزند و حتی در پرونده ی هسته ای جمهوری اسلامی، روسیه و چین را در کنار خود داشته باشد. چنین سیاستی طبعاً دست آمریکا را در اقدامات نظامی یک جانبه تا حدودی محدود خواهد ساخت.

5- این تصور که مردم ایران از حمله نظامی آمریکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی حمایت خواهند کرد نیز در طول زمان، عبث بودن خود را به نمایش گذاشت. شاید در اوایل حمله آمریکا به عراق این تصور بویژه از سوی سلطنت طلبان با جدیت تبلیغ می شد. اما حوادث عراق از یک سو و مخالفت گسترده روشنفکران ایرانی با هر نوع حمله نظامی علیه ایران، روانشناسی مردم در این رابطه را به شدت تغییر داده است. تا جایی که نخست وزیر اسرائیل در مصاحبه 30 آوریل خود با نشریه آلمانی فوکوس نیز، واکنش منفی مردم ایران در قبال بمباران گسترده ی این کشور را به عنوان پارامتر مهمی که باید در نظر گرفته شود، مطرح کرده است. مجموعه ی عوامل فوق در کنار یک دیگر شاید این گرایش را به وجود آورد که امکان حمله نظامی آمریکا به ایران ضعیف شده است. اما باید توجه داشت که در آمریکا با حکومتی روبرو هستیم که خود را نماینده خدا و مبلغ مسیحیت میداند و بویژه در شرایطی که اوضاع از هر طرف به ضررش هست، و بویژه به این دلیل می تواند دست به ماجراجویی های بزند که عقل سلیم از تحلیل آن عاجز باشد.

گزارشگران:

نقش و جایگاه روشنفکران سیاسی مستقل در بحران موجود کدامند؟ و آیا این نکته صحیح است که یکی از اهداف مهم

گفتگوی سایت گزارشگران با ارژنگ بامشاد

پهلوی و یا چند پاره کردن کشور و ایجاد امیرنشین های گوش به فرمان امکان پذیر است. در این رابطه قدرت گیری

مردم نیز امری است که برای آمریکانیان اساساً خوش آیند نیست هر چند اینجا و آنجا دم از حمایت از جنبش های مردم بزنند. استقرار یک قدرت مردمی مستقل نیز برای آمریکا امر غیرقابل قبولی خواهد بود.

دوم - در هم شکستن قدرت نظامی جمهوری اسلامی به عنوان تهدیدی بالقوه علیه موجودیت اسرائیل. یکی از هدف های حمله ی نظامی به عراق نیز در هم شکستن قدرت نظامی عراق بود که همچون خطری بالقوه برای اسرائیل محسوب می شد.

سوم - جلوگیری از شکل گیری یک قدرت منطقه ای در این نقطه ی حساس جهان. یک ایران دارای قدرت نظامی و نقش روزافزون با حکومتی غیرقابل محاسبه در منطقه نه تنها مطلوب آمریکا و اسرائیل نیست بلکه با حسادت و سوءظن کشورهای مرتجع منطقه که به عنوان دوستان آمریکا شناخته شده اند روبروست.

چهارم - جلوگیری از شکل گیری یک قدرت مردمی در ایران. آمریکا علیرغم حمایت های مزورانه ی خود از جنبش های مردم اساساً با شکلگیری قدرت مردمی در این نقطه ی جهان به شدت مخالف است و در این رابطه با رژیم جمهوری اسلامی در یک ائتلاف منفی به سر می برد. در واقع گسترش حرکت های توده ای مستقل کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان و همه اقشار مردم، بر نگرانی دولتمردان آمریکا افزوده است. یک جنبش مستقل و متکی به خود همواره مورد سوءظن نیروهای سلطه جوست.

گزارشگران:

نقش نیروهای ضد جنگ و حامیان صلح را در داخل و خارج از کشور چگونه ارزیابی میکنید؟

ارژنگ بامشاد:

تمامی نیروهای آزادیخواه و صلح دوست چه در ایران و چه در جهان بایستی تمامی نیرو و امکانات خود را به کارگیرند تا چنین جنگ خانمان براندازی که اهدافی ضد مردمی را دنبال می کند به وقوع نپیوندد. زیرا وقوع چنین جنگی وضعیتی بدتر از عراق را در ایران به وجود خواهد آورد. چنین جنگی نه تنها تمامی زیرساخت های اقتصادی را نابود می کند بلکه باعث یک فاجعه ی انسانی خواهد شد. در کشور چند میلیتی و دارای گرایشات گوناگون مذهبی و فکری، خطر وقوع درگیری های قومی به شدت بالاست. بنابراین استفاده از تمامی امکانات برای جلوگیری از این جنگ یک ضرورت است. نیروهای صلح دوست این امکان را دارند که با استفاده از ارتباطات گوناگون، رسانه های متنوع، تشکل های توده ای و اتحادیه ای و غیردولتی و احزاب آزادیخواه، به بسیج گسترده ترین نیرو علیه جنگ بپردازند. تنها با سازماندهی افکار عمومی جهان علیه یک جنگ خانمان برانداز می توان فشار بر دولت های همسو با جنگ را افزایش داد و هزینه جنگ را برای آن ها در دراز مدت بالا برد. بسیج ها و تظاهرات های گسترده ضد جنگ در بسیاری از کشورهای اروپایی در چند سال گذشته توانست تحولات مثبتی در کشورهای اروپایی در راستای تمایلات ضد جنگ ایجاد کند.

گزارشگران:

از صدای سوم یا راه و خط سوم گفته میشود. این صدا چه مختصاتی دارد و چگونه صفوف خود را سازمان خواهد داد؟

ارژنگ بامشاد:

صدای سوم و یا راه سوم، به عنوان جریان مستقل از رژیم ضد مردمی اسلامی و مخالف سلطه گیری جنگ افروزانه امپریالیسم آمریکا و خواهان سازماندهی قدرت متشکل توده ای معنا و مفهوم دارد. واقعیت این است که در میان جریانات سیاسی ایرانی چه در داخل کشور و چه در خارج کشور چندین جریان مهم به چشم می خورد. یک سری جریانات به بهانه ضد مردمی بودن جمهوری اسلامی معتقدند که می توان با امپریالیسم آمریکا همسویی نشان داد و از حملات نظامی این کشور برای سرنگونی رژیم اسلامی سود برد. برخی از این جریانات از تجربه به قدرت رسیدن مخالفین صدام در عراق این رویا را در سر می پروراند که با حمایت آمریکا به عرصه قدرت در ایران پرتاب شوند. یک سری جریانات دیگر به دلیل مخالفتشان با امپریالیسم آمریکا و درنده خونی های این کشور و مطامع سلطه گرانه اش خواهان همسویی و یک نوع ائتلاف مثبت یا منفی با جمهوری اسلامی هستند. آن ها بر این باورند که در شرایط کنونی سرنگون شدن جمهوری اسلامی توسط آمریکا می تواند به ناپودی ایران منجر شود. مشخصه هر دو این جریانات این است که به نقش و قدرت مردم ایران کم بها می دهند و یا اساساً آن را نادیده می گیرند. در حالی که برای جلوگیری از سلطه گری ویرانگر آمریکا در منطقه و برای نجات کشور از خطر جنگ و ناپودی باید حکومت جمهوری اسلامی که منشاء تمامی بدبختی های کشور و مسبب بحران آفرینی های خارجی است را از میان برداشت و آن هم تنها توسط قدرت خود مردم. نیروی سوم یعنی صف مستقل و متشکل مردم تنها جریانی است که مستقل از رژیم اسلامی و مستقل از قدرت های خارجی می تواند به متحد کردن تمامی نیروهای که خواهان قدرت گیری ارگان های قدرت توده ای هستند و برای آینده ای بهتر برای کارگران و زحمتکشانشان و توده های مردم مبارزه می کنند، بپردازد و علیه هر دو دشمن به مبارزه برخیزند.

در چنین شرایطی روشنفکران مستقل و مسنول نقش ویژه ای در قبال تحولات کشور دارند. از یک سو آن ها در کنار مردم برای سازمانیابی مستقل تشکل های توده ای و گسترش مبارزات ترقی خواهانه قرار دارند و می توانند در مبارزه علیه رژیم اسلامی و در راستای سرنگونی نقش مؤثری بازی کنند. و از سوی دیگر وظیفه دارند در افشای اهداف سلطه گرایانه غارتگران آمریکایی و متحدینش نقش ویژه ای ایفا کنند. در شرایطی که دو دشمن متحد برای سرکوب و منکوب جنبش مردمی ایرانیان از تمامی امکانات شیطانی خود بهره می گیرند، جنبش مردمی و روشنفکران مسنول و مستقل باید که از تمامی ظرفیت های انقلابی خود بهره گیرند تا ضمن خنثی کردن توطئه های دشمنان خود، راه پر فراز و نشیب ساختن قدرتی از آن مردم و ارگان های اقتدارشان را هموار سازند.

گزارشگران:

گفته میشود که بزرگترین و موثرترین نیروی ضد جنگ در داخل کشور آمریکا و به تعبیری شهروندان این کشور میباشد. آیا این نکته يك حقیقت است؟

ارژنگ بامشاد:

در مورد کشورهای که با انتخابات آزاد حکومت ها برگزیده

گفتگوی سایت گزارشگران با ارژنگ بامشاد

می شوند، نقش افکار عمومی، و نقش آرای مردم در تغییر سیاست های دولت ها بالاست. هر چند این افکار عمومی تا حد زیادی در چنبره های رسانه های وابسته به جریانات قدرتمند مالی و سیاسی گرفتار باشند و این رسانه ها در شکل دهی به افکار عمومی و گاه منحرف کردن این افکار نقش به سزایی داشته باشند. با حال نمی توان همیشه تمام حقیقت را از مردم پنهان کرد. بویژه که در این کشورها رسانه ها و مطبوعات به عنوان قوه چهارم می توانند در افزایش مقاصد دولت ها نقش بسیار بالایی بازی کنند. در آمریکا نیز همین وضعیت عمل می کند. در آغاز جنگ در صد بالایی از مردم آمریکا فریب تبلیغات دروغین نومحافظه کاران را خوردند و از سیاست های جنگی بوش دفاع کردند. اما این جریان حالا به عکس خود تبدیل شده است. شکست جمهوری خواهان در انتخابات کنگره و سنا، عملاً جورج بوش و سیاست های جنگ افروزان اش را با مشکلات جدی ای روبرو کرده است. اختلاف نظر کنگره و کاخ سفید بر سر بودجه جنگی و تاریخ عقب نشینی ارتش آمریکا از عراق هم اکنون بحث داغ سیاست آمریکاست. به این ترتیب می بینیم که افکار عمومی و آرای مردم آمریکا می تواند نقش مؤثری در مخالفت با جنگ ایفا کند. همانگونه که در جنگ ویتنام نیز افکار عمومی آمریکا و جنبش ضد جنگ توانست نقش مؤثری ایفا کند. با این حال باید توجه داشت که کارتل های نظامی - نفتی که عموماً آتش بیار جنگ و تجاوزگری هستند همواره با استفاده از اهرم های گوناگون تبلیغی و فضا سازی در جهت منحرف کردن افکار عمومی و در انکار نقش مردم تلاش می کنند.

گزارشگران:

تأثیرات تحریم اقتصادی ایران از جانب شورای امنیت و وابستگان را چگونه ارزیابی میکنید؟

ارژنگ بامشاد:

اقتصاد ایران اقتصادی است ضعیف و با مشکلات ساختاری و صنایع ایران نا منطبق با صنعت مدرن امروزی. این صنایع احتیاج مبرم به نوسازی دارد و اقتصاد ایران بدون همکاری با اقتصاد جهانی می تواند از این هم ضعیف تر شود. از این دو زاویه که به مسئله نگاه کنیم، تحریم های اقتصادی نقش بسیار مخربی بر اقتصاد کشور خواهد داشت. بویژه که با تحریم بانکی و مالی ایران، عملاً اعتبارات سرمایه گذاری خارجی به حداقل خواهد رسید و دسترسی اقتصاد ایران به سرمایه و فن آوری خارجی و مدرن بسیار محدود خواهد شد. این فشار بر اقتصاد ایران، به سرعت بر بازار داخلی تأثیرات مخرب خود را خواهد گذاشت. دامنه ی گرانی اجناس در همین مدت کوتاه فشار روزافزونی بر مردم وارد می آورد. مردمی که در شرایط عادی نیز در تأمین مایحتاج زندگی شان با مشکلات عدیده ای روبرو هستند. بنابراین تحریم های اقتصادی شورای امنیت، نقش مخربی بر اقتصاد کشور خواهد داشت و زندگی مردم را با سختی های شدیدتری همراه خواهد ساخت.

15 اردیبهشت 1386- 5 ماه مه 2007

با تشکر از شما : بهروز سورن

برگرفته از سایت : گزارشگران

www.gozareshgar.com

جنبش زنان،

جنبشی است سیاسی یا اجتماعی(*)

برای پاسخ به این سؤال، باید تفاوت میان کنش سیاسی و کنش اجتماعی را بررسی کرد. راستی آیا تفاوتی میان این دو کنش هست؟ و آیا این دو کنش در همه جا بر هم منطبق نمی شود؟ چرا این همه بر تفاوت این دو مفهوم اصرار می ورزیم؟ در وهله اول باید ببینیم که چه درکی از این مفاهیم داریم. طرح می شود، کمپین یک جنبش اجتماعی است و سیاسی نیست. گفته می شود، چون فعالیت های آن در جامعه مدنی صورت می گیرد و قصد به دست گرفتن قدرت را ندارد (که کاملاً صحیح است)، بنابراین ربطی به سیاست ندارد و تمام تلاش ها بر این است که مهر سیاسی بر هیچ کدام از این فعالیت ها نخورد.

چنین باوری، فعالیت جامعه مدنی را ماهیتاً سیاسی نمی داند و آن را امری متعلق به توده ها و پایین می داند و فعالیت سیاسی را مربوط به بالا و چانه زنی در بالا و احتمالاً گرفتن قدرت و یا سرنگونی قدرت.

درس های تاریخ را که مرور می کنم، می بینم همواره حاکمین (بخوان دولت ها) به خدا متصل شده و جای گاهی فرادست توده ها و مردم عادی (بخوان جامعه مدنی) به خود اختصاص دادند. کار حاکمیت را مقدس اعلام نموده و دور آن هاله ای کشیده و مرز خدشه ناپذیری تعیین کرده اند تا هر کسی به آن دست رسی نداشته باشد. سیاست مداران و دولت ورزان، هر یک به عنوان مشاورین عالی مقام و یا محارمان آگاه و همه چیزدان شمرده شده و پای خود را از میان عامه بیرون کشیده و در میان خاصه جای گرفتند. چنین بود که دولت از جامعه مدنی فاصله گرفت و کار سیاسی از کار اجتماعی جدا شد. هر چند که به مرور و بالاجبار و بعد از مبارزات توده ای که در همین جامعه مدنی رخ داد، نقاط اتصال پیدا شد، جمهوری ها شکل گرفتند و دخالت مردم در کار حکومت، البته با احتیاط و احتساب میزان دخالت، سازمان دهی گشت.

حال، وقتی به چنین باورهایی بر می خورم که هم چنان کار اجتماعی را از کار سیاسی جدا می کنند و حائلی چنین ضخیم میان آن دو به وجود می آورند که هر فعال و کنش گری باید روزی چند بار تأکید کند و قسم بخورد که کار سیاسی نمی کند، می توانم ریشه اش را در چنین القاناتی ببینم که جامعه مدنی باید کار خود را انجام دهد و دخالتی در کار حکومت و دولت نکند، زیرا این جا کار اجتماعی انجام می شود و آن جا کار سیاسی. سازمان حکومتی و دولت دور خود دیوار می کشد و از بالای سر توده ها، حاکمیت خود را اعمال می نماید و به این ترتیب می تواند در فرصت لازم، یا چماق سرکوب را بالا بکشد و یا تظاهر به مردمی بودن خود کند و از این طریق قدرت خود را حفظ کرده و منافع طبقاتی و اجتماعی خود را تأمین نماید. حکومت نه تنها به این ترتیب ابزار حاکمیت خود را بر توده ها سازمان می دهد، بلکه احزاب و تشکیلاتی به وجود می آورد که حول و حوش آن و گاه حتی در نقش اپوزیسیون اعلام موجودیت کرده و به فعالیت های "سیاسی" مشغول می شوند. فعالیت هایی جدا از توده ها و از بالای سر توده ها. با الگوی ساختار هیرارشیک و متمرکز. زیرا تنها در چنین ساختاری می توان عده ای را در رده های تشکیلاتی متفاوت و با القاب معین، تحت دستورات و اوامر رهبری یگانه نگاه داشت.

در این میان احزاب و سازمان هایی نیز وجود دارند که با اینکه مرام و برنامه ای مردمی داشته و هدفی جز برقراری عدالت اجتماعی و رفع تبعیض ها ندارند، اما دقیقاً در چهارچوب همان الگوی جدا از جنبش های توده ای و اجتماعی ساخته شده و تصور می کنند که از این طریق به توده ها خدمت کرده و برای آن ها مبارزه می کنند. چنین احزابی نیز بنا به مفاهیم قراردادی، احزابی سیاسی به شمار آمده که در واقع با قدرت حاکم می جنگند

و قصد سرنگونی آن و به دست گیری قدرت را دارند. این الگویی بود که اکثر سازمان های سیاسی اپوزیسیون در ایران بر اساس آن شکل گرفتند و به فعالیت مشغول شدند. آن ها با این که نیروهای شان را از بخش های مختلف جامعه جذب کرده بودند، اما در نهایت تمام این نیروها را از پای گاه اجتماعی شان جدا کرده و در رده های بوروکراتیکی جای داده بودند که دیگر ربطی با جامعه نداشته، بلکه با عناوین مختلف تشکیلاتی، به وظایف "سیاسی" می پرداختند. با وجود این که شعار اصلی این سازمان ها تماس با توده ها و سازمان دهی آن ها بود، اما در عمل به علت ساختار سازمانی خود و همان الگوی جدا از جنبش، و فعالیت از بالای سر توده ها، قادر به عملی کردن این شعار نبوده و هم چنان کار سیاسی را از اجتماعی جدا کرده و کار صنفی را غیرسیاسی دانسته و از چهارچوب وظائف خود خارج کرده و به تحلیل حرکات حاکمیت و ارائه تشریح سیاسی و کار مطبوعاتی بسنده کردند.

اکنون چنین الگویی از یک سازمان اپوزیسیون کارکرد خود را از دست داده و کم کم آشکار شده است که اگر اقتضای مختلف اجتماعی برای خواسته های بی واسطه خود نچنگند و تشکل مستقل خود را حول این خواسته ها به وجود نیاورند، سخن از جنبش بی معناست و ساختن یک حزب سیاسی بدون ارتباط با جنبش نیز بی معناست! حزبی که برای به دست گرفتن قدرت فعالیت می کند، و وظیفه خود را کار به اصطلاح سیاسی و جدا از جنبش های اجتماعی قرار می دهد، در شرایط حاضر، امکان بقا ندارد. اگر حزبی نیز ساخته می شود باید توسط جنبش واقعاً موجود ساخته شود و این جنبش است که در حرکت و فعالیت رو به رشد خود، به خود شکل و ساختار می دهد.

مختصات نهاد خانواده منطبق بر منافع حکومت طبقاتی است برخی تبعیض جنسی را برخاسته از نهاد خانواده دانسته و در نتیجه آن را امری سیاسی تلقی نمی کنند. چنین باوری نمی تواند مختصات نهاد خانواده را ریشه یابی کرده و ربط مستقیم آن را به تمامی ارکان جامعه، از جمله دولت و حاکمیت بشناسد. چنین باوری نمی تواند مکانیزم کارکرد خانواده، مردسالاری درون خانه و خشونت خانگی، کارخانگی توسط زن، کار کودک برای تأمین معاش خانواده و رابطه میان اعضای خانواده را بررسی کرده و اتکای دولت طبقاتی را به نهاد خانواده و حمایت آن را از چنین نهادی درک کند. بهبودی نیست که شعار آن چه خصوصی است، سیاسی است، یکی از شعارهای محوری مبارزه با مردسالاری است. ناگفته نماند که نه تنها نظام مردسالاری آب به آسیاب قدرت می ریزد بلکه قدرت نیز با تمام قوا از نظام مرد و پدر سالاری چه در خانواده، محیط کار و چه در کل جامعه پشتیبانی می کند. حال چگونه می توان مبارزه برای رفع تبعیض جنسی را صرفاً اجتماعی تلقی کرد.

واقعیت این است، هر حرکتی که انجام می دهیم و هر قدمی که برمی داریم، سیاسی محسوب می شود. چه بخواهیم و چه نخواهیم. در هر کجا باشد، مهم نیست. در خانه یا محل کار. در خیابان یا در اینترنت. حال اگر این حرکت مؤثر بوده و دارای نقش اجتماعی باشد، به طریق اولی، نقش سیاسی بازتری نیز پیدا می کند.

جنبش زنان را در نظر بگیریم. جنبشی که می رود تا توده ای شود و قدرت خود را چند برابر کند. جنبشی که برای رفع تبعیض جنسی تلاش می کند و در این راه مجبور است موانع پیش رو را بردارد. هر مانعی که سد راه این جنبش در مبارزه علیه تبعیض جنسی شود، خواسته یا ناخواسته باید برداشته شود. بدون رفع موانع سر راه، پیش رفت و رشد این جنبش محال است و در شرایط امروز ایران، مختصات چنین موانعی بسیار روشن است. حال چنین جنبشی سیاسی است یا اجتماعی؟ این جاست که می توان گفت، هر چه سیاسی است، اجتماعی است و هر چه اجتماعی است، سیاسی نیز هست.

تفکیک امر سیاسی و امر اجتماعی و کشیدن یک خط پررنگ میان آنان، اگر تظاهر به غیرسیاسی بودن در شرایط پر خفکان کنونی نباشد، اشتباه فاحشی است که سایه اش را بر کنش های متنوع جنبش زنان می گستراند. جنبش زنان نیازی به نام گذاری روی فعالیت های خود ندارد. این جنبش با در پیش گرفتن تاکتیک جمع آوری یک میلیون امضاء و سازمان دهی این کمپین و تماس چهره به چهره راه صحیحی را برگزید و پوسته روشن فکری خود را شکافت و اکنون قدم های اولیه را در میان توده ها تجربه می کند و برای برداشتن قدم های بعدی، راه درازی در پیش دارد. در این راه عجله جایز نیست. جنبش زنان در حال حاضر نه به منشور نیازی دارد و نه به سازمان و برای به انجام رساندن تلاش های خود، نه به چانه زنی در بالا نیازی دارد و نه به سازش با برخی احزاب اپوزیسیون یا اصلاح طلب و یا به اصطلاح سیاسی. جنبش زنان تنها به حمایت سایر جنبش های موجود در جامعه نیاز دارد. به جنبش هایی که اگر خود نیز از آنان حمایت به عمل نیاورد، نمی تواند به نتیجه رسیدن اهداف خود، به رفع تبعیض جنسی، امیدی داشته باشد.

(*) مقاله خوب آقای کاوه مظفری را تحت عنوان حداقل هایی برای تنظیم تعاملات با جامعه سیاسی، خواندم و با این که با بسیاری از محورهای طرح شده توافق دارم، سعی کردم دیدگاه خودم را نسبت به برخی دیگر از محورها بیان کنم.

* دیدگاه *

سراب عدالت و خواب کودتا

• می‌خواهید آزموده را بار دیگر بیازمایید؟ کمی فکر کنید نتیجه سزای دانشگاهها، کشتار وحشیانه دهه شصت و نسل‌کشی سال ۶۷ در زندانها که عمده قربانیان آن دانشگاهیان بودند، قتل‌های زنجیره‌ای، ترور دگراندیشان، حمله سال ۷۸ به دانشگاهها و کشتار و زندانی کردن دانشجویان چه مشکلی از مشکلات عیدیه «نظام ولایتی» را حل کرد که امروز می‌خواهید با تغییر صحنه بار دیگر آن نمایش‌ها را تکرار کنید؟

...
به معلمان مدارس و دانشگاهها سنگریبانان علم و عدالت و آزادی مقدمه

پس از اعتصابها و اعتراضهای جانانه معلمان سراسر کشور سردمداران نظام ولایتی به صدا درآمدند و هر یک با زبانی از «منزلت و کرامت» معلم سخن گفتند، گفتند که معلم کاری پیامبرگونه می‌کند و همه موظفند به آنان احترام بگذارند و سپاسگوی آنها باشند اما کسی نکفت با منزلت و کرامت هیچ شکمی سیر نمی‌شود و یکی از هزاران مشکل معلمان حل نمی‌گردد. مگر شما نبودید که در روزهایی که هنوز مزه ثروت‌های کلان را نچشیده و به قدرت مطلق نرسیده بودید فریاد می‌زدید «من لامعاش له لا معاد له» کسی که معاش ندارد معاد ندارد، پس امروز این همه وعده دروغ و فریب و نیرنگ برای چیست؟ و چرا همه وعده‌هایی را که پیش از رسیدن به قدرت داده بودید فراموش کردید و تا آنجا رفتید که با زندان و باطوم و شکنجه کرامت معلم را پاس!! داشتید. من بعنوان یک معلم سالخورده دانشگاه وظیفه خود میدانم مشتتتان را باز کنم و بگویم شما در دروغ‌گویی و لاف‌زنی سرآمد دروغ‌گویان بزرگ تاریخ هستید و این دو بیت را تقدیمتان نمایم.

ای شماییان مدعی بر مهر و داد ای به ظاهر « احمد » و باطن « قیاد

ای شما قدرت بدستان زمان وایتان و وایتان و وایتان درون ساختمان امور بازنشستگان دانشگاه تهران در جستجوی فیش حقوق اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۶ بودم و خواه و ناخواه به حقوق سایر همکاران اعم از استاد و کارمند نظر افکندم. اکثریت قریب باتفاق دریافتی همکاران بازنشسته زیر خط فقر اعلام شده از سوی حاکمیت بود (۴۰۰ هزار تومان). پس از ترک ساختمان امور بازنشستگان به خیابان ۱۶ آذر همانجا که هر گوشه آن خاطر‌های را در ذهنم تداعی می‌کند وارد شدم. چند بار نظری به فیش حقوقم انداختم (۲۳۶۳۳۸۲ ریال حقوق و با عائلهمندی جمعاً ۲۸۶۱۱۴۶ ریال پس از کسر بیمه ۲۷۸۵۶۳۹ ریال)

احساس کردم با حقوق ماهیانه دویست و هفتاد و هشت هزار تومان مانند بسیاری از همکارانم و دیگر معلمان و کارگران ... چقدر فقیرم و در کشوری با این ثروت‌های عظیم چند میلیون خانواده مانند خانواده من زیر خط فقر زندگی می‌کنند، خسته و نگران، انتهای خیابان ۱۶ آذر روبه‌روی درب ورودی دبیرخانه دانشگاه، کنار پیاده‌رو به نرده‌های دانشگاهی که از سوی مردم سنگر آزادی نام گرفت تکیه دادم تا بغض در گلو مانده را فرو دهم، ناگهان در کنار درب ورودی دبیرخانه پارچه‌ای را دیدم که روی آن با امضاء روابط عمومی دانشگاه تهران نوشته بود. انتخاب حضرت آیت‌الله عمید زنجانی ریاست محترم دانشگاه تهران را بعنوان استاد ممتاز دانشگاه تبریک می‌گوییم. اشک پرده‌ای شد پیش چشم‌م و فیلم‌هایی را روی پرده دیدم از سه دهه قبل تا امروز، دیدم هفته همبستگی بین استاد و دانشجو (۷ تا ۱۳ آبان ۵۷) را که در پایان با حمله نیروهای انتظامی شاه از همین محل به دانش‌آموزانی که عازم دانشگاه بودند جمعی از دانشجویان و دانش‌آموزان را کشتند و مجروح کردند.

دیدم وقتی در همین محل منع ورود استادان به باشگاه دانشگاه شدند و حادثه توهین به چند استاد پیش آمد از فرادای آن روز تحصن ۲۵ روزه استادان در دبیرخانه دانشگاه، طبقه پنجم که امروز شیخ عمید زنجانی در دفتر ریاست آن نشسته است آغاز شد (۲۹ آذر تا ۲۳ دیماه ۵۷). قدم وقتی یک هفته پس از تغییر نظام، شورای مدیریت دانشگاه تهران اعلام بازگشایی دانشگاه را نمود استادان و دانشجویان با چه شور و شوقی به کلاس‌ها رفتند و دانشگاه تبدیل به مرکز کسب دانش و رویش گل‌های امید برای آزادی ایران شد تا آنجا که نام سنگر آزادی بر خود گرفت و خاک آن سجدگان نمازگزاران جمعه به امامت آیت‌الله طالقانی شد.

دیدم و شنیدم، گفتگوی انحصارطلبان در شورای انقلاب و دولت موقت پس از تشکیل شوراهای هماهنگی در دانشگاه را که می‌گفتند دانشگاه‌ها ساز دیگری می‌زنند و حاضر به اطاعت کورکورانه از اوامر قدرت بدستان انحصارطلب نیستند پس باید با این پدیده مبارزه کرد و از همان هنگام زمزمه انقلاب فرهنگی و در حقیقت کودتای فرهنگی برای بستن دانشگاه‌ها به بهانه اسلامی کردن آغاز شد.

دیدم و شنیدم هجوم مزدگیران حکومت را به دانشگاه در همین محل و فریادها را که «استاد وابسته اخراج باید گردد» و «ارازل و اوباش در لباس دانشجویی از دانشگاه اخراج باید گردند» و «دانشگاه اسلامی تأسیس باید گردد» و در این میان صدای «زهر خانم»‌ها را که ندانسته آلت دست کسانی شده بودند که وجود دانشگاه غیروابسته خاری در چشمان آنها بود.

با پشت دست‌ها پرده اشک را از جلوی چشم‌م پاک کردم و چند لحظه به ساختمان دبیرخانه دانشگاه و خیابان ۱۶ آذر نظر افکندم و نگاهی به فیش حقوقم که هنوز در دستم بود. پس از گذشت ۳۰ سال از آن وقایع اشک دگر بار پرده‌ای شد پیش چشم‌م، اما پرده‌ای دیگر؛ به یاد آوردم پس از بستن دانشگاه‌ها به روی استاد و دانشجو عده‌ای از دانشجویان و استادان وابسته به نظام که آب‌خوار فکریشان افرادی نظیر آیت (دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی) بودند با نام انجمن‌های اسلامی (تحکیم وحدت) به جان دانشگاه‌ها و دانشگاهیان افتادند و هر که را خواستند از دانشگاه‌ها «حذف» و به جای آنها عوامل خود را «جذب» کردند و بیش از ده سال سنگر آزادی را به سنگری برای سرکوبی و دفاع از نظام ولایتی تبدیل نمودند اما چه غافل که خاکستر جانها و اندیشه‌هایی که دشمنان آزادی با سوزاندن ده‌ها هزار دانشجو و استاد بوجود آوردند خاکستر ققنوس آزادی و عدالت شد تا روزی ققنوس دیگر از این خاکستر برخیزد و هستی آنها را به باد دهد و چنین شد. به یاد آوردم وقتی اولین نسیم بیداری وزید و کم‌کم خاکستر به کناری رفت چگونه آتش نهفته شعله کشید و در یک شب گرم تابستانی (۱۸ تیر ۱۳۷۸) میرفت تا دودمان ظالمان را بسوزاند اما رژیم با دست‌پاچی و به میدان آوردن تمام نیروهای علنی و مخفی خود اعم از لباس شخصی‌ها نیروهای انتظامی و امنیتی و گروه‌های معتقد به نظام اعم از اصلاح‌طلبان درون و بیرون حکومت و دیگر نیروهای ملتزم به قانون اساسی، همانهایی که می‌پندارند از شکم قانون اساسی و نظام ولایتی می‌توان آزادی و عدالت بیرون کشید، با سرکوب و کشتار و در کنار آن نصیحت، توانست آتش را موقتاً خاموش کند. اما دیدیم و شاهد بودیم آتش طغیان دانشجویان به دیگر افشار جامعه از جمله معلمان و کارگران و زنان گسترش یافت. دانشجویان با مایوس شدن از حکومت و اصلاحاتی‌ها و دیگر مدعیان دگراندیشی بی‌توجه به آنها تا آنجا پیش رفتند که عکسهای احمدی‌نژاد را در حضور او به آتش کشیدند تا نشان دهند آتش خشم دانشجو چقدر شعله‌ور و سوزاننده است.

اینجاست که زمزمه کودتای فرهنگی دوم وارد مرحله دیگری شد. و نظام تصمیم قطعی به انجام این کار گرفت، اگر بیست و هشت سال قبل در اوایل اردیبهشت ماه (اردیبهشت ۵۹) جمعی از عوامل نظام با نام حزب‌اللهی به همین محل که من فیلم گذشته را می‌بینم حمله کردند، این روزها این عوامل با نام دانشجویان بسیجی به دانشگاه پلی‌تکنیک یورش

می‌برند و شعار انقلاب فرهنگی دوم سر می‌دهند. غافل که تفاوت امروز با آن روز تفاوت از زمین تا آسمان است، اگر دانشجویان و استادان آن روز را به بهانه‌های گوناگون از جمله اسلامی کردن دانشگاه‌ها توانستید به خیال خود سرکوب کنید امروز با دانشجویان و استادانی طرف هستید که از فیلترهای متعدد نظام ولایتی عبور کرده‌اند و به دانشگاه راه یافته‌اند، اینها اگر بگفته شما اراذل و اوباشند، در دامان خودتان تربیت شده‌اند. صحنه آنقدر دریناک است که بار دیگر مجبور می‌شوم پرده‌ای از اشک را که پیش چشم‌م نشسته پاک کنم. بغض گلویم را می‌فشارد. من بعنوان یک استاد سالخورده و بازنشسته ولی در حقیقت اخراجی از دانشگاه، باید شاهد چه صحنه‌هایی باشم. اگر ۲۸ سال قبل استادان و دانشجویان را با مارک عوامل بیگانه به زندان و شکنجه‌گاه و میدان اعدام فرستادند و خانه‌تاشین و فراری به اقصی نقاط جهان نمودند امروز با چه انگیزه‌ای عده‌ای بسیجی خود پرورش داده را به دانشگاه امیرکبیر می‌فرستند تا مقدمه‌ای باشد بر کودتای فرهنگی دوم؛ با چه انگیزه‌ای با لوگوی جعلی به مقدسات توهین می‌کنند حتی از کاریکاتورسازی برای رهبرشان هم دریغ نمی‌کنند تا دانشجو را متهم کنند و در خیال خود زمینه‌سازی برای کودتای فرهنگی دوم نمایند. مطمئن باشید با این حرکات زشت و دیوانه‌وار نمی‌توانید صدای انتقاد دانشجویان را خاموش و این سنگرهای آزادی را تخریب کنید. راستی در ذهن شما چه می‌گذرد و انگیزتان از این کارهای مسخره چیست؟ می‌خواهید آزموده را بار دیگر بیازمایید؟ کمی فکر کنید نتیجه بستن دانشگاه‌ها، کشتار و حبس‌خانه دهه شصت و نسل‌کشی سال ۶۷ در زندان‌ها که عده قربانیان آن دانشگاهیان بودند، قتل‌های زنجیره‌ای، ترور دگراندیشان، حمله سال ۷۸ به دانشگاه‌ها و کشتار و زندانی کردن دانشجویان چه مشکلی از مشکلات عینده «نظام ولایتی» را حل کرد که امروز می‌خواهید با تغییر صحنه بار دیگر آن نمایش‌ها را تکرار کنید؟ ای شما صاحبان قدرت، نگاهی به تاریخ ببیندازید و از سرنوشت فرعونها، نمرودها، استالین‌ها، هیتلرها، صدامها عبرت بگیرید - اگرچه نخواهید گرفت، - مطمئن باشید این فرمان تاریخ و قانونمندی حاکم بر این جهان است که «الملک بیعی مع الکفر ولایقی مع الظلم» (جهان با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم نه)، مرگ ظلم و ظالم دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. و حتماً فراخواهد رسید. من دگر بار فریاد می‌کنم اگر نه یک بار ده بار هم کودتای فرهنگی با نام انقلاب فرهنگی بکنید باز دانشگاهان «سنگر آزادی» باقی خواهند ماند. از پشت نرده‌ها به دانشگاه و ساختمان دبیرخانه دانشگاه تهران نظر افکندم خسته بودم. اما چاره‌ای نبود باید با تنی دردآلود از خیابان ۱۶ آذر به میدان انقلاب می‌رفتم. **29 اردیبهشت 1386**

سالروز تولد دکتر محمد مصدق

نوشته : دکتر محمد ملکی

* پیوندها *

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etchadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند

، الزاماً بیاترگ مواضع سازمان نیستند .